١
٢
٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١

هذه رسالة في علم القراءة موسومة بتحفة الاخلاص

بسم الله الرحمن الرحیم

افتتاح کلام بنام یگانه بی همتاییست
که جز با لف ارادتش هیچ حرفی راست بر زبان
نیاید ، و بدون میم مشیتش هیچ گرهی از
کار فرو بسته نگشاید ، دلیل احدیتش
جلوه همه حروف بصورة الف در نظر
صافی ، و برهان واحدیتش بیان
حقیقت اعداد متکثره بتکرار لفظ واحد
من غیر

من غیر تثنیة فی ارواح معانی احکام شریعت را
در ابدان الفاظ قرانی ، و اعضا و جوارح
حروف فرقانی ، دوانیده ، و بوسیله و
واسطهٔ نطق و عمل بر ان اهل کلام و تجوید را
بسمت دار السرور و موطن اصلی خود کشانیده ،
بیت این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن شهریست کو را نام نیست
حمداً ثم حمداً علی نعمائه ، بعد از حمد جانفزای
منزل کتاب ، و ثنای دلگشای تذکر بخش اولی

الالباب و ورود درود بر نبی سرمدیت

که بفلک ادغام تیغ از غلاف بتشدید حکم

اقتلوا المشرکین اجساد اهل شرک و عناد را

در خاک و خون کشیده و پردهٔ اخفات

جحد و انکار اهل نفاق را باظهار کفر اضماری

ایشان بموجب انک لعلی خلق عظیم

هرگز ندریده و بر اهل بیت طاهرینش

سلام وافر و تحیات متکاثره باد که باشمام

نسیم کلام خیر نظام رایحه بخش لطیمهٔ خلد

برین

برین بمشام مستشمیدند و در اشباع

ایتام و مساکین تشنه تر باب رحمت از

بنابیند صلوات الله و سلامه علیهم

اجمعین اما بعد بر ارباب دانش و اصحاب بینش

مخفی و مستور نیست که صدور هر تالیف

از مؤلف و ظهور هر تصنیف از مصنف

باعتبار باعث و مشوقیست که موجب

اقدام بران میگردد من جمله درین مقام

احوج عباد الله الی غفران ربه القوی

محمود ابن عبد الله الموسوی الذزفولی ・ که فی
الجمله ارتباطی از علم قرائت ・ و تجوید محصل
داشته ・ و از اتفاقات حسنه ・ و تقریبات
مستحسنه ・ چند گاهی است که در دار
الشوکه بروجرد متمکن ・ و بخاک درگاه
رعیت پناه اعلی مرتبت تاج داری اعظم ・
و ارفع منزلت شهریاری افخم ・ مباهی
و سرافراز می باشد ・ که در تحت شعاع
قبهٔ بارگاه رفعتش خورشید عالم تاب

هلا

هلالی لایری ・ و در طمع همنشینی نقش
مسند عزتش چشم امید کواکب از زمانه
در سما ・ آوازهٔ عدل و دادش پنبه از گوش
هرمد هوش کشیده ・ و بذل وابل طبع
جوادش از پی هر محتاج بی ناز و نوش دو بدیع
رای صائبش احدّ من السیفش در تسخیر ممالک
قلوب خلایق برق افشان ・ و حکم نافذ بلا
حیفش بر دارندهٔ عداوت از جبلت ممتنا
دحوق کنان ・ مردم چشم سلاطین زمان

مکس قبله نمای کعبه کویش و مرغ دل
خواقین دوران دانه چین وسعت سرای
خلق نکویش بیت تا کشاد چه خلق را دیده صنع
بر جهان دست کاه تنک او خندید است
اعنی اعلی حضرت سکندر رتبت خورشید
درایت نواب مستطاب کردون قباب شوکت
ماب قطب فلک رفعت و اجلال در درج
سعادت و اقبال ناشر رایات العدل و
الاحسان باسط اجنحة الامن و الامان

کاشف استار حقایق عارف اسرار دقایق
اتم اکمل اعظم نتایج جم جاهی و احلی ثمار
حدیقه فؤاد ظل اللهی قوه ساعد السلطان
و حرز جواد الخاقان مدار المملکه و حسام
السلطنه دارای جهاندار محمد تقی شاه قاجار
که لله الحمد بر و فوق جلال ملکیش حسن صفات
ملکیش در اعلا مرتبه کمال و در مراتب حسن
عمل و شغل اوراد و اذکار و تلاوت قران
مجید علی سبیل الاستمرار فی اناء اللیل

واطراف لنهاره بی عدیل وبی همال ؛

شیوهٔ خاک آمیزیش در سجده گاه بندگی

بیرون از طریق رسوم ، وجواهر اشک

سحرخیزیش تنیه ساز نقود نجوم ، لا زالت

ایام دولته العلیه الی دولة الخاتم

المتمم آل المصطفویه ، پس بمقتضای این

مشاهده از حسن حال تقدس اشتمال

همچنین شهنشهزادهٔ حق‌شناس وسعادت

مند بندهٔ دل روشناس بخواطر قاصر

رسید

رسید که مختصر رساله ومنتخب عجاله

از کتاب قواعد التجوید فی ترتیل القرآن

المجید ، که قبل از این حقیر در سلک تالیف

وتصنیف کشیده بود ، ثانیا بوشته

جمع بحوث آمد طبع اشرف اقدس والا آورده

وانرا موسوم بتحفة الاخلاص نموده امید

که در مخزن العلوم قلب مطهر منور شهریاری

جاگیر ، وسکون پذیر گردیده باشد ، تا

بمفهوم الناس علی دین ملوکهم بحصول

[illegible]

منافع عامه موصول امده باشد ومن الله
التوفيق بالجميل وهو حسبي ونعم الوكيل
واين رسالة الشوق مبني ومقرر بر يك
مقدمه ودوازده باب وخاتمه ميكردد
مقدمه در بيان فضيلت علم وعلما
وتلاوت قران باب اول در ذكر قراء
سبعه وروات ايشان باب دويم در بيان
دانستن دندانها وكميه حروف ومخارج
ايشان باب سيوم در بيان صفات حروف

باب چهارم

باب چهارم در بيان رعايت كردن
هر يك از حروف وكلمات وحركات و
سكنات وادغامات باب پنجم در بيان
اقسام ادغام باب ششم در بيان احكام
نون ساكنه وتنوين باب هفتم در بيان
ترقيق وتفخيم راات ولامات والفات
باب هشتم در بيان مد وقصر باب
نهم در بيان هاء كنايه باب دهم
در بيان وقف ووصل باب يازدهم

در بیان اقسام انواع هر یک از وقوف
باب دوازدهم در بیان استعاذه و بسمله
و اختلافات قراء در سوره حمد و سوره
اخلاص خاتمه در بیان بعضی فواید
متفرقه در قرائت اما مقدمه پس آن
مشتمل است بر سه فایده فایده اول
در فضیلت علم علما بر ارباب فطانت
و دانش و اصحاب کیاست و بینش واضح
و لایح است که فضیلت علم و علما اعظم

فضایل است

فضایل است و این معنی محتاج ببینه
و برهان نیست آیات و احادیث درین
خصوص زیاده از آنست که احصا شود
و بمنتها برسد لکن تبرکا و تیمنا بعون
الله بعضی از آنها ذکر میشود اما آیات
پس بدانکه پروردگار عالم لم یبتد بنی
آدم در حق این طایفه جلیله خطاب
فرموده که انما یخشی الله من عباده العلماء
یعنی اینست و جز این نیست که میترسند

خدایرا از جملهٔ بندگانش علماء و دیگر فرموده

یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا

العلم درجات یعنی بلند میکند خدا تعالی

کسانی را که ایمان اورده‌اند از شما و کسانی

که داده شده‌اند علم از جهة درجات و

منازل واما احادیث پس بدانکه من جملهٔ

انها حدیثی است که جناب اقدس نبوی با ابی

ذر غفاری میفرماید که مضمون ان

بفارسی اینست که ای اباذر نشستن یک

ساعت

ساعت در خدمت ذکر کنندهٔ علم بهتر است

مر ترا از ازاد کردن هزار بنده و کسی که

بیرون بیاید از خانه‌اش بجهة طلب

نمودن یکباب از علم مینویسد خدای تعالی

از برای او بهر قدمی که بر میدارد ثواب

یک شهید از شهدای بدر و طلب کنندهٔ

علم دوست داشته شدهٔ خداست

و کسی که دوست داشته باشد علم را

واجب میشود او را بهشت و صبح

وعصر را میکند در عملهایی که رضای
الهی در انها باشد وبیرون نمیرد
از دار فانی تا جامی از حوض کوثر نیاشامد
ومیخورد از میوهای بهشت ونمیخورند
در قبر کرمان بدن او را ومیباشد
در بهشت رفیق خضر علیه السلم و
نزد ارباب فهم وذکا مخفی وپوشیده
نماناد که علم قران اشرف وارفع وانفع
علوم است وعالم بقران اشرف علمات

وشاهد

وشاهد این معنی حدیث نبوی است
صلی الله علیه واله که فرموده اشرف العلما
حملة القران ودیگر انجناب فرموده خیارکم
وابرارکم وافاضلکم من تعلم القران وعلمه
یعنی کزیده ترین شما ونیکوترین شما و
فاضل ترین شما کسی است که قران را بیاموزد
وبیاموزاند دیگران را فائده دویم
در فضیلت تلاوت قران مجید هرچند
احادیث در فضیلت تلاوت قران

زیاده از انست که این رساله را گنجایش
عشری از معشار و یکی از هزاران باشد
مصرع گنجایش بحر در سبو ممکن نیست
لکن بنابر مضمون ما لا یدرک کله
لا یترک کله یك حدیث ذکر میشود و
ان حدیث طولانیست از جناب پیغمبر ص
که ان حضرت بلفظ مبارک گهربار خود
جناب سلمان را مخاطب فرمود که یا سلمان
علیك بقراءة القرآن فان قراءته کفارة

للذنوب

للذنوب وستر من النار وامان من
العذاب ویکتب لمن یقرئه بکل آیة ثواب
مائة شهید ویعطی بکل سورة ثواب
نبی الی اخر الحدیث که ترجمه مجموع حدیث
اینست که فرموده است رسول خدا محمد مصطفی
صلی الله علیه واله مر سلمان فارسی را
که ای سلمان بر تو باد بخواندن قران پس
بدرستی که خواندن قران کفاره ایست
مر گناهان را و حجابیست از اتش و ایمن

کننده است از عذاب و نوشته میشود
از برای کسی که میخواند قرانرا بهر ایه ثواب
صد شهید و عطا کرده میشود بهر سوره
ثواب پیغمبری و نازل میکرداند بر قاری
قران رحمت و استغفار میکنند از برای
او ملائکه و مشتاق است بسوی او بهشت
و راضی میشود از او جناب احدیت و
بتحقیق که هرگاه بخواند مؤمن قرانرا نظر
میکند خدای عز وجل بسوی او بنظر رحمت

وعطا میکند اورا ثواب سیصد سیزده تن
پیغمبر که رسانیده اند بخلقان رسالتهای
پروردگار شانرا و گویا خوانده است
هر کتابی را که نازل کردانیده اورا جناب
حق جل وعلا بر پیغمبرانش و حرام کرداند
حق تعالی بدنش را بر اتش دوزخ و بر نمیخیزد
از جای خود تا انکه بیامرزد حق تعالی اورا
و پدر و مادر اورا و عطا میکند حق تعالی
اورا بهر سوره که در قرانست شهری در بهشت

فردوس هر شهری از یک در سبز و در میان
هر شهری هزار خانه و در هر خانه هزار حجره
و در هر حجره صد هزار در از رحمت و بر هر دری
صد هزار دربان و بدست هر دربانی هدیه
که رنک ان بدیکری نماند و بر سر هر دربانی
مندیلی است از استبرق که بهتر است ان
مندیل از دنیا وانچه در دنیاست و در هر حجره
صد هزار طاق از عنبر فراخی هر طاقی بانا
فراخی میانه مشرق و مغرب و میان هر طاقی

صد هزار تخت و بر سر هر تختی هزار فرش
از فرشی تا فرشی دیکر هزار ذراع و بر سر هر فرشی
حور العینی نشسته و در بر ان حوریه میباشد
صد هزار حله که دیده میشود مخ ساقهای
پاهایش از بیرون ان حلهها و بر سر ان حوریست
تاجی از عنبر دانه نشان بدر و یاقوت و بر سر
ان شصت هزار کیسو ست از مشک و غالیه
و در کوش ان دو کوشواره میباشد و دو حلقه
و در کردن او هزار طوق است از جوهر و زیر

دست هر حوری صد هزار خدمتکار هست
وبدست هر خدمتکاری جامی از طلا و
در هر جامی صد هزار رنک از شراب که
شبیه نباشد رنک هیچیك بدیکری
وبرسر هر فرشی هزار خوان ودر هر خوانی
هزار ظرف ودر هر ظرفی صد هزار رنك
از طعام که شبیه نباشد بعضی از آنها
ببعضی میباید دوست خدا از هر رنکی
صد هزار لذة ای سلمان هرکاه

بخواند

بخواند قاری قرانرا میکشاید حق تعالی
بر روی او درهای رحمت را و می افریند
حق تعالی بهر حرفی که بیرون می اید
از دهنش ملکی که تسبیح میکند باری
تعالی را تا روز قیامت پس بدرستیکه
شان وحکم اینست که نیست چیزی دوستدارتر
بود خدایرا از خواندن قران وبدرستی
که کرامی ترین بندکان نزد خدای تعالی
قاریان قرانند وبیرون میروند

از دنیا بدون معصیت همچنانکه بیرون
میروند پیغمبران و محشور میشوند از قبرهایشان
با پیغمبران و میگذرند بر صراط با پیغمبران
پس داده میشوند ثواب جمیع پیغمبران را
پس خوش باد مر طالبان علم قرآن را آنچه ایشان راست
از کرامت و شرافت فایده سیوم در کیفیت
تلاوت قران بر وجه اجمال بدان ای عزیز واجب
و لازم است بر هر کسی که تلاوت قران مجید
مینماید بطریقی قرائت کند که ماخذ
ان از آیات

آن از آیات فرقانی و احادیث معصومین
باشد چنانکه جناب قدس الهی در کلام
مجید میفرماید وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا گو
معنی ترتیل را از حضرت امیر المؤمنین
و یعسوب المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام
سوال کردند آن حضرت فرمود که الترتیل
اداء الحروف و حفظ الوقوف یعنی ترتیل
ادا کردن حرفهاست و نگاه داشتن وقفها
چنانکه قاری هر حرفیرا از مخرج خود با صفاتش

ادا نماید و حقوق مراتب و برادر حین تلفظ
از حرکات و سکنات و جمیع صفات رعایت
کند تا آن حرف از مجانس یا مقارب خود
متمیز شود و نگاه داشتن وقوف آنست در
مواضعی که وقف در آن مستحسن و پسندیده
باشد وقف کند و مواضعی که محل وقف نباشد
وقف نکنند و چه بسا مردمان که این معنی را
ملاحظه نکرده و قرآن را از استاد کامل حاذق
فرا نگرفته تلاوت مینمایند بالحان و پندارند

که طاعتی

که طاعتی میکنند و حال آنکه در معصیت
گرفتار میباشند چنانکه در حدیث وارد
شده که خوانندهٔ قرآن بالحان و شنوندهٔ آن
هر دو گناهکارند و قرآن هر دو را لعنت میکند
تا روز قیامت و در حدیث دیگر نیز وارد شده
که رُبَّ تالِی القُرآنِ وَالقُرآنُ یَلعَنُهُ یعنی چه
بسیار خوانندهٔ قرآن که قرآن لعنت کند
او را و دیگر جناب رسول صلی الله علیه
و آله فرموده مَن کانَ فی القُرآنِ لَحناً و

وَكَّلَ اللهُ عَلَيْهِ مَلَكاً لَعَّاناً ، يعنى كسى كه
بوده باشد در قران لحن خوانندهٔ موكل
گرداند خدا يتعالى براو ملكى را لعن كننده و
لحنى كه باصطلاح قراء در قران واقع ميشود
انچه فقير در بعضى از كتب ديده واز استاد
نيز شنيده بر دو قسم است مَأْمُورٌ بِهِ وَمَنْهِيٌّ
عنه اما مامور به لحن عرب است چنانكه
جناب پيغمبر صلعم فرموده كه اِقْرَأُ الْقُرْآنَ بِلُحُونِ
الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا ، يعنى قرائت كنيد قران

حميد

حميد و فرقان مجيد ربانى را بروش عرب
ولهجهٔ ايشان واين ثابت است كه عرب بغير
طريق ولهجهٔ خود قرائت نميكند بلكه اين از براى
غير عرب است كه تتبع وتقليد لهجهٔ عرب
نموده بدان قراءت نمايند واما منهي
عنه پس اين نيز بر دو قسم است لحن جلى و لحن
خفى اما لحن جلى انست كه تالى در اعراب ويا حروف
ويا كلمات ويا سكنات ويا ادغامات خطا كند
واين بر همه كس معلوم است خواه قارى و

خواه غیر قاری باشند و اما لحن خفی انست
که مراتب هر حرفیرا از مخرج و صفات و غیره
چنانکه حق وی باشد ترک کند و این لحن
بر همه کس ظاهر و پیدا نیست مگر کسی که
از استاد کامل ماهر فرا گرفته باشد و الا
ممیز و مدرک ان نتواند بود اما در این زمان
این علم شریف را سهل و حقیر می انگارند
و نمیدانند و از اموختن نیز ننگ دارند
اکثر مردم بلکه بعضی اشخاص که ادعای علم قرائت
میکنند

میکنند بدین بلا مبتلا بنده امید که
جناب احدیت بلطف و کرم خود همه
کس را از عیوب ظاهری و باطنی محافظت
فرمایند بحق محمد و اله **باب اول**
در ذکر قراء سبعه و رواة و بلدان و
تولد و وفات ایشان بدانکه بعد از صحابه
و تابعین حضرت خیر المرسلین صلعم
قاریانیکه علماء و مجتهدین بقول ایشان
عمل میکنند هفت نفر بودند و هر یک

ازانها چند راوی اشتر که ازاو روایت کرده اند
بعضی بواسطه وبعضی بدون واسطه
لکن بجهة هریك ازانها دو راوی ازاو که
بصحت نقل موصوف ومشهورتر بوده اند
قرار داده اند وذکر ایشان مشتمل است
برهفت فصل فصل اول در ذکر قاری
اول است واو نافع ابن عبدالرحمن ابن ابی
نعیم المدنیست وکنیتش ابوالحسن یا
ابو عبدالله است واباواجداد نافع ازاهل

اصفهان

اصفهانند واو قرآنرا روایت میکند
از پنج کس یزید بن قعقاع که کنیتش
ابو جعفر است وعبدالرحمن بن هرمز
اعرج که کنیتش ابوداود است وشیبة بن
نصاح قاضی وابو عبدالله بن مسلم
جندب ویزید بن رومان که کنیتش
ابو روح است واینها روایت میکنند
از ابو هریره وابن عباس وعبدالله
ابن عیاش مخزومی واین هرسه روایت

میکنند از ابی ابن کعب وابی از رسول
الله صم و تولد نافع در سنه هفتاد از هجرت
در اصفهان بوده و در سنه صد و شصت و نه
از هجرت در مدینه وفات یافته و نافع را
دو راویست راوی اول عیسی بن مینا
المدنیست و کنیتش ابو موسی و لقبش
قالون و پسر زن نافع است. و تولدش در سنه
صد و بیست از هجرت در مدینه بوده
و در سنه دویست بیست از هجرت در مدینه

وفات

وفات یافته و راوی دویم او عثمان بن
سعید المصریست و کنیتش ابو سعید و
لقبش ورش است و تولدش در سنه صد و ده
بوده و در سنه صد و نود و هفت از هجرت
در مصر وفات یافته فصل دویم در ذکر قاری
دویم است اسم او عبد الله بن کثیر المکی است و لقبش
داریست و قرآن را روایت میکند از سه کس عبد
الله بن صائب و مجاهد بن جبیر و درباس عبد الله
مذکور از ابی بن کعب روایت میکند و ابی از رسول

الله ص مجاهد و درباس روایت می کنند از ابن عباس و او
از ابی و از زید بن ثابت و ایشان هر دو روایت
میکنند از رسول ص و در کنیه ابن کثیر خلافست
چند کنیه گفته اند و مشهور ابو معبد است
و تولد ابن کثیر در سنه چهل پنج بمکه معظمه
بوده و در سنه صد و بیست از هجرت در مکه وفات
یافته و ابن کثیر را دو راویست که از قواس روایت میکنند
و او از ابی الاحریط و او از قسط و او از ابن کثیر
که بی واسطه روایت میکنند راوی اول

او احمد بن

او احمد بن محمد المؤذن المکی است کنیه
او ابو الحسن و لقبش بزی است تولدش
در سنه صد و هفتاد بوده و در سنه
دویست و پنجاه در مکه وفات یافته و
راوی دویم او محمد بن عبد الرحمن المکی
المخزومی است و کنیه اش ابو عمرو و لقبش
قنبل است و تولدش در سنه صد و
نود و پنج بوده و در سنه دویست و نود و یک
از هجرت در مکه معظمه وفات یافته فصل

سیوم در ذکر قاری سیم است و او ابو عمرو بن

علاء البصری است و علاء اسم زینست

که جدهٔ او بوده و در اسم او اختلاف بسیار است

و مشهور زبان است و بعضی بر آنند که اسم

او همان ابو عمرو است و قرآن را روایت میکند

از جماعتی که از اهل مکه و مدینه و بصره اند

پس از اهل مکه مجاهد مذکور است و سعید بن

جبیر و عکرمه بن خالد و عطاء بن ابی

رباح و عبد الله ابن کثیر و محمد بن عبد

الرحمن و حمید بن قیس اعرج و از اهل

مدینه یزید بن قعقاع که ابو جعفر

باشد و یزید بن رومان و شیبة بن

نصاح و از اهل بصره حسن بن ابی

الحسن بصری و یحیی بن یعمر و غیر ایشان

و اینها قرآن را روایت میکنند از زید بن

ثابت و از ابی بن کعب و بعضی دیگر

از صحابه و ایشان از رسول الله صلعم و تولد

ابو عمرو در سنه هفتاد از هجرت

در مکه بوده و در سنه صد و پنجاه و
چهار در کوفه وفات یافته و ابو عمرو را
دو راوی است که هر دو از یحیی بن مبارك
که لقبش یزیدی است روایت میکنند
و یزیدی از ابو عمرو راوی اول و
حفص بن عمر بن عبد العزیز النحوی است
و کنیتش ابو عمرو و لقبش دوری است
تولدش در سنه صد و پنجاه بوده و
در سنه دویست چهل شش در ماه
شوال

شوال وفات یافته راوی دویم او
صالح بن زیاد بن عبد الله است و
کنیتش ابو شعیب و لقبش سوسی است
و تاریخ تولدش بنظر حقیر نرسیده اما
در ماه محرم بسر من رای در سنه دویست
شصت یك وفات یافته فصل چهارم
در ذکر قاری چهارم است و او عبد الله
بن عامر بن یزید الشامی است و در کنیتش
خلاف است اصح ابو عمران است و او قرانرا

روایت میکند از دو کس عویمر بن عامر که

کنیتش ابو درداست و مغیرة بن ابی

شهاب مخزومی که کنیتش ابو هاشم است

ابو دردا روایت میکند از رسول الله صلعم

و ابو هاشم روایت میکند از عثمان بن

عفان و عثمان از رسول الله صلعم و در تولد

ابن عامر خلاف بسیار است مشهور در سنه

بیست یك از هجرت بوده و در روز عاشورا

در سنه صد و سیزده در شام وفات

یافته

یافته و ابن عامر را دو راویست که هر دو

روایت میکنند از ایوب بن تمیم داری

و او از یحیی زماری و او از ابن عامر راوی

اول و هشام بن عمار السلمی الشامی است و

کنیتش ابو الولید است و تولدش در سنه

صد و پنجاه و سه بوده و در سنه دویست

چهل پنج در شام وفات یافته و راوی

دویم او عبد الله بن احمد القرشی الشامی است

و لقبش ابن ذکوان است و کنیتش ابو عمرو است

وتولدش روز عاشورا در سنه صد و
هفتاد و سه بوده و در کوفه یا در شام
در سنه دویست چهل دو وفات یافته

فصل پنجم در ذکر قاری پنجم است و
او عاصم بن بهدله است و بهدله اسم
مادر اوست و اسم پدر او ابی النجود
الخیاط الاسدی الکوفی است و کنیتش
ابوبکر است و او جمع کرده بود فصاحت
و بلاغت و قرائت را و بعد از ابو عبد الرحمن

السلمی

السلمی مردم از اطراف می آمدند و از او
قرائت را یاد میگرفتند و او قرآن را از سه کس
روایت میکند عبد الله بن حبیب السلمی
مذکور که کنیتش ابو عبد الرحمن است و
سعد بن ایاس شیبانی و ذر بن حبیش اما
ابو عبد الرحمن و سعد روایت میکنند
از علی بن ابی طالب ع و از عثمان بن عفان
و از ابی بن کعب و از زید بن ثابت و از عبد الله
بن مسعود و هم اینها روایت میکنند از

رسول الله ص واما ذر بن جیش روایت
میکند از عثمان بن عفان واز عبد الله
بن مسعود وایشان همچنانکه عرض شد روایت
میکنند از رسول الله ص وتولد عاصم نزد
حقیر معلوم نشد لکن وفاتش در کوفه
یا سماوات که میخواست بشام رود در سنه
صد وبیست هفت یا هشت از هجرت بوده
وعاصم را دو راوی است راوی اول شعبة بن
عیاش بن سالم الخیاط الاسدی الکوفی است
وکنیتش

وکنیتش ابو بکر است تولدش در سنه نود
پنج بوده ودر ماه جمادی الاول در سنه
صد ونود سه یا چهار در کوفه وفات یافته
راوی دویم او حفص بن سلیمان الاسدی
البزاز الکوفی است واو را در حفظ وضبط
قرائت همگی بر ابو بکر افزوده وترجیح داده اند
وپسر زن عاصم بوده وقرائت که الحال
متداول در میان مردم است بروایت اوست
وکنیتش ابو عمرو یا ابو داود است وتولدش

در سنه نود بعد از هجرت بوده و در سنه
صد و هشتاد در کوفه وفات یافته فصل
ششم در بیان قاری ششم است و او حمزة بن
عمار الکوفی است و کنیتش ابو عماره است و
لقبش زیات و قرائت را روایت میکند از چند
کس از انجمله سلیمان اعمش و محمد بن عبد الرحمن
قاضی و حمزة بن اعین و ابو اسحق سبیعی و منصور بن
معتمر و مغیرة ابن مقسم و امام جعفر صادق ع
اعمش روایت میکند از یحیی ابن وثاب و او روایت
میکند

میکند از جماعتی که از عبد الله بن مسعود
روایت میکردند مثل علقمه و اسود و عبیده و
و ذر بن جیش و ابو عبد الرحمن السلمی و
غیر ایشان و دیگران روایت میکنند
از همین اصحاب عبد الله ابن مسعود بدون
واسطه و ابن مسعود روایت میکند از رسول
الله ص و جناب جعفر بن محمد الصادق ع روایت
میکند از پدر بزرگوار خود تا جناب علی ابن
ابی طالب ع و علی ع روایت میکند از رسول الله

وتولد حمزه در سنه هشتاد بوده و در سنه
صد و پنجاه شش در حلوان وفات یافته
و حمزه را دو راویست که از سلیم الکوفی روایت
میکنند و سلیم از حمزه و بعضی گفته اند که
هر سه روایت از حمزه میکنند راوی اول او
خلف بن هشام البزاز البغدادیست و کنیتش
ابو محمد است و تولدش در سنه صد و پنجاه
بوده و در سنه دویست بیست نه از هجرت
در بغداد وفات یافته و راوی دوم او خلاد بن خالد

الصراف الکوفی است و کنیتش ابو عیسی است
تولد خلاد معلوم نزد حقیر نشد لکن در سنه
دویست بیست از هجرت در کوفه وفات
یافته **فصل هفتم** در ذکر قاری هفتم است
و رموز ایشان و او علی بن حمزة بن عبد الله
الکوفی النحویست و کنیتش ابو الحسن و
لقبش کسائی است و قرآن را روایت میکند
از چند کس از انجمله است حمزة بن حبیب زیات
کوفی و عیسی بن عمر همدانی و محمد بن عبد الرحمن

قاضی و غیر ایشان از مشایخ کوفیین اما اصل
قرائت او ابو حمزه است و اتصال قرائت حمزه
در فصل ششم عرض شد و در تولد کسائی
خلاف بسیار است لکن در سنه هشتاد ونه
در سفری که با هارون الرشید بطوس میرفت
در دهی از دهات ری وفات یافته و کسائی را
دو راویست راوی اول لیث بن خالد المؤذن
البغدادیست و کنیتش ابو الحارث است و
تولد لیث بر حقیر معلوم نشد لکن در سنه

دویست

دویست چهل وفات یافته و راوی دویم
او حفص است که ملقب بدوریست
و این همان دوریست که بواسطهٔ راوی
ابو عمرو بصریست که احوال او در فصل
سیم عرض شد و بعد از آن از کسائی نیز روایت
میکند و احوال و صفات هر یک از این قراء
و روایات را حقیر در کتاب قواعد التجوید
بتفصیل بیان نموده چونکه ذکر ایشان باعث
طول میشد در این مختصر از این جهت ذکر نکرده ام

وشاطبی برای شناختن اسامی هریک از قراء
ورواة رمزی از حروف ابجد قرار داده است
بجهت اینکه در بعضی از مصاحف بغیر از
قراءت عاصم بروایت حفص که سیاهی
قرآن از اوست قراءت بعضی از قراء را
که در بعضی از کلمات خلاف نموده اند
بسرخی مینویسند و در زیر کلمه یا در حواشی
آن رمزی بجهت شناختن آنقاری یا راوی
می گذارند هر گاه آن رمز تعلق باسم یکی

از قراء

از قراء دارد پس باید دانست که هر دو راوی
آن قاری مرموز با یکدیگر متفق اند بان
نهج و هر گاه رمز تعلق باسم یکی از دو راوی
آن قاری دارد معلوم میگردد که راوی
دیگر که رمز نگذاشته با او متفق نیست
و خلاف ما بین آن دو راویست و رموز
قراء سبعه با رواة ایشان هفت لفظ اند
و هر لفظی سه حرف حرف اول آن لفظ
از قاری است و دو حرف دیگر از دو راوی

اوست بر ترتیب وان هفت لفظ اینست

ابج نافع قالون ورش دهز ابن کثیر

بزی قنبل حطی ابو عمرو دوری سوسی

کلم ابن عامر هشام ابن ذکوان

نصع عاصم بکر حفص فضق حمزه

خلف خلاد رست کسائی ابوالحارث

دوری وبباید دانست که هرگاه دوری

از ابو عمرو روایت میکند طاء مولف رمز

اوست وهرگاه از کسائی روایت میکند

تاء منقوط

تاء منقوط رمز اوست چنانکه ظاهر است

باب دویم در بیان دانستن دندانها

وکمیت حروف ومخارج حروف واین

باب مشتمل است بر دو فصل فصل

اول در بیان دانستن اقسام دندانها

چون مرجع احکام وقواعد این بیست ونه

حرف تهجی است واداء برخی ازین حروف

متعلق است بدندانها پس دندانها را شناختن

پیش از شروع در این علم ضرورست بدانکه

اکثر آدمیان راستی دو دندان میباشد
وانها بر چهار قسم اند اول ثنایا وان چهار
دندان پیش اند دو از بالا و دو از پایین
دویم رباعیات وان نیز چهار است
دو از بالا و دو از پایین از چهار جانب
ثنایا سوم انیاب وان نیز چهار است
دو از بالا و دو از پایین از چهار جانب
رباعیات چهارم اضراس وان بر سه قسم است
اول ضواحک وان چهار دندانست دو از بالا

و دو از

و دو از پایین از چهار جانب انیاب دویم
طواحن یعنی دندانهای اسیا وان
دوازده دندانند شش از بالا و شش
از پایین از چهار جانب ضواحک سیوم
نواجذ وانها را دندان عقل میگویند
چرا که بعد از بلوغ بیرون می آیند و بعضی
مردمان را اصلا بیرون نمی آیند وان
نیز چهار دندان اخرند دو از بالا و دو
از پایین از چهار جانب طواحن فصل دویم

در بیان کمیة ومخارج حروف تهجی بدانکه
قراء را در کمیة حروف خلافست بعضی
بیست هشت گویند همزه و الف را یکی
میدانند وجمعی بیست نه واصح نزد حقیر
بیست نه است چراکه همزه والف دو میباشند
بدلایلی که در قواعد التجوید بیان نموده ام
ودر کمیة مخارج نیز خلاف بسیارست
بنا بر اصح سه است وان حلق است ودهان
ولبها لکن هریك ازاین سه مخرج منقسم
میشوند

میشوند باقسام چند بدین طریق مخرج اول
حلق است وحروفی که از حلق اند شش اند
واین بر سه قسم منقسم میشود اول
ابتداء حلق که متصل باول سینه باشد
وان مخرج همزه وهاست دویم وسط حلق
وان مخرج عین وحاست سیوم اخر حلق
وان مخرج غین وخاء منقوطتین است
مخرج دویم دهانست واین بده قسم
منقسم میشود اول بن زبان ابتداء

ملازه بسوی حلق با انچه برابر اوست از کام
بالا وان مخرج قاف است و ویرا غلصمی
کویند و غلصمه اول ملازه باشد بسوی
حلق دویم بن زبان است اندکی از مخرج
قاف زیر تر با کام بالا اخر ملازه بسوی دهن
وان مخرج کاف است و ویرا عکدی کویند
وعکده اخر ملازه باشد بسوی دهن و
قاف وکاف را لهوی کویند زیرا که هر دو
از لهات میخیزند و لهات ان کوشت پاره

سرخ است

سرخ است که فاصله میان حلق است و
دهان که بفارسی ملازه انرا کویند
سیم میان زبان با انچه بالای اوست
از کام بالا وان مخرج جیم و شین و یای
غیر مدی است و بترتیب واین سه حرف را
شجری کویند و شجر درانجا مراد از کشادکی
دهن است چهارم کناره زبان از طرف
چپ یا راست با انچه پهلوی اوست از دندانهای
اسیاء بالا وان مخرج ضاد منقوط است

وانرا اضراسی وحافتی گویند مراد از حافه

درینجا کناره زبانست روایت که علی بن

ابی طالب ع از هر جانبی که میخواست ضاد را

ادا میکرد پنجم کناره زبان از اخر مخرج ضاد

تا سر زبان با کام بالا چندانکه برابر ضاحك

وناب ورباعیه وثنیه بالا افتد از جانب

چپ وراست هردو وان مخرج لام است ششم

سر زبان اندکی بیرونتر از مخرج لام با بیخ

ناب ورباعیات وثنایای بالا وان مخرج

نون است

نون است که اوازش متصل میشود بخیشوم

هفتم نزد اکثر قراء نزدیك همین مخرج

وپشت زبان واز کام انقدری که برابر

ثنایای بالا افتد وان مخرج راء غیر

منقوط است ولام ونون وراء را هر سه

لثوی گویند زیرا که لثه گوشت بن دندانست

هشتم تیزی سر زبان با تیزی سر ثنایای

بالا وان مخرج ثاء سه نقطه وذال وظاء

منقوطتین است واین سه حرف را لثوی

کویند وزلق مراد درانیجا از تیزی سر زبان و
تیزی سر دندانهاست نهم سر زبان
با بیخ ثنایای بالا چنانکه سر زبان اندکی بکام
نزدیک شود وان مخرج ثاء دو نقطه وظاء
وذال بی نقطه است واین حروف را نطعی کویند
ونطع شکنهای کام بالاست دهم نزد حقیر
سر زبان وپس تیزی مجموع دندانهای ثنایاء
بالا وپایین چنانکه اندکی کشادکی میان
زبان ودندانها بماند وان مخرج زاء منقوطه
وسین

وسین غیر منقوطه وصاد غیر منقوطه است
ودراین مخرج نیز خلاف است وایشانرا
اسلی خوانند واسله باریکی سر زبان است
مخرج سیوم هر دو لب است واین بدو قسم
منقسم میشود اول باطن لب زیرین
با سر ثنایای بالا وان مخرج فاست دویم
از هر دو لب وان مخرج واو ومیم وباست
اما باء از تری لب خیزد اکر لب تر نشود
باراء درست نتوان کفت ومیم از خشکی

لب که آنهم مثل نون آوازش رجوع میکند
بخیشوم و واو از ما بین هر دو لب چنانکه
با هم نزدیک شوند و این حروف را شفوی
گویند و این سه مخرج که عرض شد پانزده
قسم است و بعضی دو مخرج اضافه کرده اند
و هفده گویند اول جوف است و آن مخرج
حروف مد است و حرف مد الف است که
همیشه ساکن ما قبل مفتوح است بفتحه
مشبعه و واو ساکن ما قبل مضموم و یای
ساکن

ساکن ما قبل مکسور و این حروف جوفیه را
حروف مد و لین و هوایی میگویند زیرا
که آواز بایشان کشیده میشود الف مذکور
نزد حقیر از هوای حلق و دهن هر دو و یاء
مذکور از هوای دهن و واو مذکور از هوای
هر دو لب چنانکه بحلق و دهان و لب اینها را
اعتماد والتصاق نیست و مجرد صوتی اند
از جوف این سه موضع دویم خیشوم که
سوراخ بینی باشد که غنه از آن بیرون می

آید وان مخرج نون ساکن وتنوین است در حالت
اخفا وتنوین همان نون ساکن است که در تلفظ
ثابت بوده باشد اما درکتابت نباشد و
در وصل ثابت اما در وقف ساقط است
خلاصه تنوین عبارت از دو فتحه ویا دو ضمه
ویا دو کسره باشد در اخر کلمه مثل عزیزاً وکریمٌ
وغفورٍ ومانند ایشان **باب سیوم**
در بیان صفات حروف بدانکه هر حرفیرا
از حروف تهجی پنج صفت است وهر یك
ازین

ازین صفات راضدیست پس مجموع صفات
با اضداد ده میشوند و بعضی ازاین حروف را
بسوای پنج صفت صفات دیگر نیز
میباشد که قراء ضدی بجهة ایشان قرار
نداده اند واینها نیز ده صفت اند وصفات
بسیار دیگر نیز در بعضی ازاین حروف بنظر
حقیر رسیده که غیر مشهور اند وضدی
نیز ندارند واین صفات ذکر میشوند در
فصل **فصل اول** دربیان ده صفتی

که هر یك ضد دیکریست اول همس وضدش
جهر است دویم شدة وضدش رخاوه است
سیوم استعلاء وضدش استفال است
چهارم اطباق وضدش انفتاح است
پنجم قلقله وضدش ساکنه است و این
صفات در پنج قسم بیان میشوند اول

اول

در بیان حروف مهموسه ومجهوره
بدانکه حروف مهموسه ده اند مجتمع درالفاظ
فحثه شخص سکت واین حروف را

ازاین

ازاین جهة مهموسه کویند که در وقت
تلفظ از غایت ضعف ونرمی که دارند
خفا عارض صوت ایشان میشود و
باهستکی حاصل میشوند وانچه غیر از
اینند که نوزده حرف ما بقی باشند
ایشانرا مجهوره کویند زیرا که در وقت
تلفظ باین حروف اواز برداشته میشود
واشکار میشوند دویم در بیان حروف

دویم

شدیده ورخوه بدانکه حروف شدیده

هشتند مجتمع در الفاظ اجدت

قطبك و این حروف را از جهت آن شدیده

کویند که در مخرج خود سخت میشوند

از غایت قوة و منع میکنند جریان آواز را

وکاهی که ساکن باشند شدة ایشان بیشتر

پیداست و ایشانرا حروف مسدوده

نیز کویند و آنچه غیر از این حروف اند

بر دو نوع اند نوع اول شانزده حرفند

مجتمع در الفاظ وای حس شخص هزفظ

غض

غض ثذ اینهارا رخوه کویند لکن

در سه حرف اول که واو و الف و یا باشند

قراء خلاف کرده اند و سیزده دیکر

بی خلاف رخوه محض اند و ایشانرا

از اینجهت حروف رخوه کویند که در وقت

تلفظ از سستی که دارند آواز توان کشید

و نفس را باز ندارند نوع دویم پنج حرف اند

مجتمع در لفظ لم نرع که این حروف را بین

الشدة والرخوه کویند یعنی متوسط اند

ما بین هر دو و نیز اکر در وقت تلفظ با ایشان
آواز نه جریان تمام و نه انحباس تمامی دارد
و بعضی از قراء واو و الف و یاء را نیز
از حروف بین الشدة و الرخوة دانسته اند
سیوم در بیان حروف مستعلیه و مستفلیه
بدانکه حروف مستعلیه هفت اند مجمع
در الفاظ خص ضغط قظ و استعلاء
طلب بلندی کردن است و حروف مذکوره را
ازینجهت مستعلیه کویند که در وقت
تلفظ

تلفظ با ایشان زبان میل بکام بالا می کند
و ازینجهت است که مانع اماله اند و ایشان را
حروف مفخمه نیز میکویند و آنچه غیر ازین
هفت حرف اند آنها را مستفلیه کویند
و حروف وی بیست و دو است و ایشان را
ازینجهت مستفلیه میکویند که در وقت
تلفظ زبان میل بپایین میکند چهارم
در بیان حروف مطبقه و منفتحه بدانکه
حروف مطبقه چهار اند و آن صاد و

ضاد و ظاء است و این حروف را
ازاینجهت مطبقه گویند که در وقت
تلفظ بایشان زبان کام بالا را که برابر
اوست می پوشاند و آنچه غیر از این حروفند
انها را منفتحه گویند و حروف وی بیست
پنج است وایشان را ازاینجهت منفتحه گویند
که در وقت تلفظ بایشان زبان کشاده ماست
از کام بالا پنجم در بیان حروف قلقله
و ساکنه بدانکه حروف قلقله پنج است

مجتمع

مجتمع در لفظ قطب جد و قلقله در اصطلاح
قراء بمعنی جنبانیدنست و این حروف را
ازاینجهت قلقله گویند که در حین تلفظ
بایشان در حالت سکون اصلی یا وقفی
قاری جنبش و فشاری بایشان میدهد
بقدری که ظاهر شود جوهر حروف
و اینها را حروف مضغوطه نیز میگویند
و ضغط بمعنی فشردنست و آنچه غیر از این
حروف مذکوره اند انها را ساکنه گویند

یعنی از امیدن واین حروف را اصلاً
جنبشی نیست در حالت سکون
فصل دویم در بیان ده صفت حروفی
که ضدی ندارند اوّل صفیر که آواز
مرغی است وعرب اورا صفیر گویند
وان در سه حرف است صاد وسین و
زاء و وجه اتصاف این حروف بصفیر
آنست که در وقت تلفظ از مخرج ایشان
آوازی از میان دو دندان پیش بیرون

می آید

می آید دویم تفشّی که بمعنی منتشر بودنست
وان در شین است و وجه اتصاف او
بتفشّی آنست که در وقت تلفظ در همه
دهن پراکنده و پهن میشود از سوق
که در ذات اوست سیوم منحرف که بمعنی
میل کردن و گردیدنست وان در دو
حرف است لام وراء و وجه اتصاف
ایشان بانحراف آنست که در وقت تلفظ
زبان میل میکند بکام بالا و بعضی

کفته اند سبب تسمیه ایشان بانحراف

است که از مخرج خود منحرف میشوند

بمخرج نون **چهارم** تکریر که بمعنی دو بار

کفتن است وان در راء است وویرا ازین

جهت مکرر کویند که در حین تلفظ

با و دو راء مفهوم میشود واکر این صفت

در او نمیبود صوت در او جاری نمیشد

از جهت غلاظت وفربهی که در ذات

اوست اما نه اعاده او بعد از قطع همچنانکه

بعض

بعضی از جهال میکنند خصوصا در

راء مشدده **پنجم** مستطیل که مشهور است

باستطاله بمعنی طلب درازی کردنست

وان در ضاد است وویرا ازاینجهت

مستطیل میکویند که در وقت تلفظ

در مخرج دراز میشود وایضا استطاله

بمعنی تکبر وسرکشی واطاعت نکردن

امده است بنا براین سبب اتصاف

ضاد باستطاله است که طبع متعلمش

چون باقی حروف قبول اطاعت نمیکند
وملك بجویدش بعد از استماع از لفظ
استاد اسان مسخر لسان نمیشود اکثر
مردم بمخرج ظاء وبعضی مخلوط بذال اینها
او مینمایند وکم کسی اورا نیکو توان گفت
ششم غنه که آوازیست از خیشوم
بیرون میاید وان در سه حرفست
میم ونون وتنوین در هر حالی که باشند
این صفت ذاتی ایشانست ومنفك

نمیشود

نمیشود واین حروف را اغنان گویند زیرا
که در حین نطق با ایشان آوازی اینها را
هست متصل بسوراخ بینی وبدان آن
آواز تلفظ با ایشان درست نمی آید
چنانکه اگر کسی بینی را بگیرد باز کام داشته
باشد اظهار غنه نتوان نمود اما بتفاق
وتفاوت ایشان نزد حقیر تفصیلی دارد ذکر الحال
مجملا عرض میشود پس هر گاه میم ونون متحرك
باشند غنه انها بر کسی معلوم نیست

مکر انکسی که استاد باشد در این علم و هر کاه
ساکن باشند و همچنین تنوین که همیشه
ساکن است در حالت اظهار غنه بر همه که
ظاهر کردد و در حالت سکون مدغم غنه
بیشتر از ان ظاهر و پیدا است اما نون ساکن
و تنوین در حالت اخفا تمام از خیشوم اند
از دهان اصلا بهره و نصیبی ایشانرا نمیباشد
از اینجهت است که خیشوم را مخرج علیحده میدانند
والله یعلم هفتم هاوی که بمعنی صعود است

وان در الف است

وان در الف است و ویرا از اینجهت هاوی
کویند زیرا که استماع اواز هوای حلق
و دهن است تا بیرون چنانچه بمخرجی از
مخارج اورا دخلی نیست نه چون واو و یای
مدی اکرچه هم مخرج ایشان از هوا است اما
شفه و وسط زبان که مخرج واو و یای
غیر مدی اند اندکی متعرض صوت ایشان
میکردند و الف را هیچ عضو متعرض
صوت او نمیشود و بسینی و همواری

بیرون می آید وکم کسی این فرق تواند کرد
مگر استادی که در این علم ماهر باشد
هشتم علة که بمعنی بیماریست وان دو سه
حرف است واو و یاء و الف وایشانرا
حروف علة میگویند زیرا که در ایشان
تغییر و تبدیل بسیار باید کردن تا بدرجه
مقصود برسند مثل حذف وقلب وتسهیل
وبعضی از قراء همزه را نیز از حروف علة
دانسته اند زیرا که در همزه ثقل وشده موجود است

وازانجهة است

وازاین جهة است زیرا با مثل خود ادغام
نمیکنند بلکه زیرا گاهی حذف وگاهی
تسهیل وگاهی ابدال میکنند مانند حروف
علة پس بنا بر این قول حروف علة چهار
میباشند نهم مد ولین که بمعنی امتداد
ونرمی است وان دو سه حرف است الف
و یاء ساکن ما قبل مکسور وواو ساکن
ما قبل مضموم چنانکه قبل از این عرض
شد مثل اتونی واین حروف مشروط را

از این جهت حروف مد ولین گویند که در حین
تلفظ بایشان بقدر یک الف مد ذاتی
وطبیعی بسبب خفاء ونرمی در هریک موجوداست
واگر ما قبل یاء وواو ساکنین فتحه باشد
مثل شیء وسوء حروف مد نگویند حروف
لین تنها ایشانرا گویند ووجه اتصاف
اینها بلین آنست که در اداء هریک از ایشان
آواز بنرمی بر می آید دهم خفی که بمعنی پوشیده
وپنهان شدنست وآن در چهار حرفست

هاء وحروف مد ولین وایشانرا حروف
خفیه گویند زیرا که در ایشان خفا وپنهانی
موجود است که در حین تلفظ بایشان حاصل
میشود واز کثرت خفایی که دارند خوف
آن میشود که در تلفظ پوشیده گردند لابدا
هاء کنایه را بصله میخوانند وحروف مدرا
بزیادتی مد در نزد همزه یا سکون فصل
سیوم دربیان صفات حروفی که قراء نیز
ضدی بجهة ایشان قرار نداده اند وغیر

مشهوره اند از انها شش صفت عرض میشود
اول راجع که بمعنی مراجعت است و میم را
راجع کویند زیرا که در حین نطق بوی اواز
رجوع میکند بخیشوم دویم نفث که بمعنی
باداست وتاء را منفوثه کویند زیرا که
در وقت نطق بوی نفس ضعیفی از مخرج
وی بیرون می اید سیوم خرور که بمعنی
کرفتکیست وخاء معجمه را مخروره کویند زیرا
که در حین نطق بوی اوازی مسموع میشود
مثل

مثل اواز کسی که حلق کرفته باشد چهارم
نفخ که بمعنی دمیدنست وفارا منفوخه کویند
زیرا که در وقت نطق بوی نفخی از مخرج او
دمیده میشود پنجم نبر که بمعنی حدت
وتیزیست وهمزه را منبوره کویند بنابر حدتی
که دارد از این سبب است که جمعی اورا تسهیل
یا ابدال یا حذف میکنند بنابراین واضع
حروف برای همزه شکل وصورتی علیحده
نکذاشته چنانکه کاهی اورا بصورت واو

وگاهی بصورة یاء واکثر بصورت الف مینویسند

وگاهی میباشد که اصلا صورت هیچیک

از حروف ورا نمی نویسند از کثرت تغیر و

تبدیل او وبعضی نبر را بمعنی بلندی دانند

وگویند همزه بلندترین حروفست در ادا

کردن قوة دارد پس بجهت خفت تسهیل کنند

هر دو وجه صحیح اند ششم بحه که بمعنی فشردنست

وحاء غیر منقوطه را مبحوحه گویند زیرا که در

تلفظ بوی فشاری در مخرجش یافت میشود

که هرگاه انفشار

که هرگاه انفشار نباشد هاء میشود چرا که مخرج و

صفات هر دو یکیست وبعضی عین را نیز مبحوحه

دانند هر چند مشهور نیست اما مناسبتی دارد

بدانکه هر حرفیرا از حروف تهجی از پنج صفت کمتر و

صفت بیشتر در این رساله عرض ننموده ام تفصیل صفات

هر حرفیرا بیان مینمائیم واضح باشد همزه را هفت

صفت است انفتاح و استفال و جهر و شدت و سکون

ونبر و علت با را پنج صفت است انفتاح و استفال و جهر و

شدت و قلقله تا را پنج صفت است انفتاح و استفال و

همس و شدت و سکون ثا را شش صفت است انفتاح و
استفال و همس و رخاوه و سکون و نفث جیم را پنج صفت است
انفتاح و استفال و جهر و شدت و قلقله حا را شش صفت است
انفتاح و استفال و همس و رخاوه و سکون و بحه
خا را شش صفت است انفتاح و استعلاء و همس و
رخاوه و سکون و خروز دال را پنج صفت است
انفتاح و استفال و جهر و شدت و قلقله ذال را پنج صفت است
انفتاح و استفال و جهر و رخاوه و سکون
راء را هفت صفت است انفتاح و استفال

و جهر

وجهر و سکون و بین الشدة والرخوة و
تکریر و انحراف زا را شش صفت است
انفتاح و استفال و جهر و رخاوه
و سکون و صفیر سین را شش صفت است
انفتاح و استفال و همس و رخاوه
و سکون و صفیر شین را شش صفت است
انفتاح و استفال و همس و رخاوه
و سکون و تفشی صاد را شش صفت است
اطباق و استعلاء و همس و رخاوه

وصفیر ضاد را شش صفت است اطباق
واستعلاء وجهر ورخاوه وسکون و
استطاله طاء را پنج صفت است اطباق
واستعلاء وجهر وشده وقلقله ظاء را
پنج صفت است اطباق واستعلاء وجهر
ورخوه وسکون عین را شش صفت است
انفتاح واستفال وجهر وبین الشده
والرخوه وسکون وبحه غین را پنج صفت است
انفتاح واستفال وجهر ورخاوه و
سکون

وسکون فاء را شش صفت است انفتاح
واستفال وهمس ورخاوه وسکون و
ونفخ قاف را پنج صفت است انفتاح و
استعلاء وجهر وشده وقلقله کاف را
پنج صفت است انفتاح واستفال وهمس
وشده وسکون لام را شش صفت است
انفتاح واستفال وجهر وبین الشده و
الرخوه وسکون وانحراف میم را هفت
صفت است انفتاح واستفال وجهر

بين الشدة والرخوة وسكون وغنه وراجع
نون را شش صفت است انفتاح واستفال
وجهر وبين الشدة والرخوة وسكون
وغنه واو را هشت صفت است انفتاح
واستفال وجهر ورخاوه وسكون ومدّه
ولين وعلّه وخفي هاء را شش صفت است
انفتاح واستفال وهمس ورخاوه وسكون
وخفي ياء را هشت صفت است انفتاح
واستفال وجهر ورخاوه وسكون و

مد ولين

ومدّه ولين وعلّه وخفي والف در صفات
حقيقة تابع ما قبل خود است باب
چهارم در بيان رعايت كردن حروف
وكلمات وحركات وسكنات وادغامات
واينها را رعايت ببايد كردن تا لحن در قرائت
قاري واقع نشود واحاديث سابقه بالجوال
او مطابق نبايد واين باب مشتمل است
بر سه فصل فصل اول در حروف و
كلمات بدانكه واجب است بر قاري قرآن

تصحیح اخراج هر حرفی از مخرج وصفات خود
که ممتاز شود ان حرف از حرفی که مجانس یا
مقارب وی باشد و لسان ودهان
خود را دران ریاضت فرماید در نزد
استاد کامل ماهر که تصحیح ان حرف موافق
طبع وسلیقه ان باشد چرا که هر حرفی شریك
غیر خود است در مخرج ان حرف از ان غیر
ممتاز ومعلوم نشود الا بصفات و هر حرفی
که شریك غیر خود است در صفات ان حرف از ان

غیر مشخص نشود الا بمخرج هم چنان ضاد وظاء که
مشترك اند در صفات لکن مختلف ومتفرق اند
در مخرج و دیگر طاء وتاء که مشترك اند در مخرج
لکن مختلف ومتفرقند در بعضی از صفات
وهم چنین اند اکثری از حروف همچنانکه ظاهر اند
از قبل پس هر گاه قاری هم چنانکه عرض شد در نزد
استاد هر یك از حروف را علیحده از مخرج وصفات
بنوعی ادا نماید که پسند طبع وسلیقه او شده باشد
میباید در نزد او نیز در حالت ترکیب ومجاورت

حروف نیز چنین ادا نماید از برای آنکه از ترکیب چیزی
چند ناشی میشود که در حالت افراد نباشد همچنانکه
مشاهده میشود از بعضی که تلفظ بحرف مفرده
نیکو توانند کرد لکن اگر آن حرف با غیر خود از مجانس
یا مقارب که یکی از ایشان قوی و دیگری ضعیف
باشد مجاور شوند و مرکب کردند نیکو نتوانند گفت بنا
بر آنکه قوی ضعیف را جذب کند و مفخم برمرقق غالب آید
و حضیر چند شعر عربی از شیخ محمد بن جزری شافعی
در اداء حقوق حروف و کلمات بیان میکند و آن
شیخ

شیخ مذکور چنین گفته شعر فَرَقِّقَنْ
مُسْتَفِلًا مِنْ اَحْرُفِ یعنی پس ترقیق بکن
تو البته حروف مستفلیه را و حَاذِرَنْ
تَفْخِيمَ لَفْظِ الْاَلِفِ یعنی و بترس البته
از تفخیم کردن لفظ الفی که بعد از حروف
مستفلیه باشد شعر وَهَمْزَ اَلْحَمْدُ اَعُوذُ اِهْدِنَا
یعنی و بترس از تفخیم کردن همزهٔ الحمد و
اَعُوذُ و اهدنا که همزه در ابتدا بسیار شده
دارد و مجاور حرف متوسط و حرف رخوه

نیز میباشد در تقیق و بیشتر سعی باید کرد.

و همچنین همزه هایی که در ابتدا واقع میشوند این

احتراز لازم است مثل اَللّٰهُ و اَللّهُمَّ و اَطلُوا

و اُحِیطَ و اَحَقُّ و اَعطَی اَللّٰهُ ثُمَّ لامِ لِلّٰهِ لَنا ٥

یعنی و بترس از تفخیم همزهٔ الله کردن چین تفخیم

شابه همزهٔ استفهام نشود پس لام الله را هم

بترس از تفخیم بجهت کسرهٔ لام و لام لنا را نیز

بترس از تفخیم بجهت جوار بودن نون پس ترقیق

باید ادا نمود اینها را شرح وَلْیَتَلَطَّفْ وَعَلَی اللّٰهِ

ولضی

وَلَضِّ ٥ یعنی و بترس از تفخیم کردن هر دو لام وَ

لْیَتَلَطَّفْ ٥ لام اول را از جهت جوار بودن با که

رخوه است ٥ و لام ثانی را بجهت جوار بودن طاء

که حرف مستعلیه و مطبقه است ٥ و لام

علی که در علی الله است نیز مفخم نشود جهت

جوار بودن لام الله که مفخم است ٥ و لام و لا

الضالین نیز مفخم نشود جهت مجاورت ضاد

وَالْمِیمَ مِنْ مَخْمَصَةٍ وَمِنْ مَرَضٍ ٥ یعنی و بترس

از تفخیم هر دو میم مَخْمَصَةٍ و میمی که در مرض است

بسبب مجاورت حروف استعلاء كه خاء
وصاد وضاد باشند شعر وباء برق باطل
بهم بذي ۝ يعني وبترس از تفخيم با كرد ركلمه
برق است از جهة مجاورت حرف مفخم كه راء
ساكن ما قبل مفتوح است ۝ وباء باطل جهة
جوار الف ۝ وباء بهم وبذي بجهة جوار
رخوه كه هاء وذال اند ۝ واحرص على الشدة
والجهر الذي ۝ يعني وحريص باش وسعي
بكن تو بر سختي وبلند خواندن باء وضمير

فيهاي

فيهاي فرد ثاني كه خواهد آمد راجع بباء است
تا مشابه نشود بپا كه در لفظ عجم است مثل
يحبونهم كحب الله ۝ واستعينوا بالصبر والصلوة ۝
وكمثل حبة بربوة شعر فيها وفي الجيم كحب
الصبر ۝ ربوة اجتثت وحج الفجر ۝
يعني وسخت تر ادا كن جيم را تا بشين يا بجيم
فارسي مشتبه نشود مثل كشجرة خبيثة
اجتثت ۝ ويأتوك بالحج ۝ والفجر ۝ وليال ۝
وما نند اينها وهم چنين هر گاه ۝ پيش از حروف

مُرَقَّقْ حروف مفخم مجاور شوند این احتراز نیز
لازم است چون با ء بِالصَّبْرِ فَانْصَبْ و چون
سین أَقْسِمُوا أَقْسَطُوا و چون دال اَصْدَقُ
وتَصْدِيَه و چون تاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ وَبَسَطْتَ
وهم چنین همگی حروف استفال را بترقیق
باید گفت و جمیع حروف استعلا را بتفخیم
خصوصا صاد و ضاد و طاء و ظا را که
حروف مطبقه نیز میباشند چنانکه
شیخ مذکور گفته شعر وَحَرْفُ الاِسْتِعْلاءِ فَخِّمْ

واخصص

وَاخْصُصَا یعنی پس بخوان تو بطریق وجوب
حروف استعلاء را و مخصوص بگردان
تو البتّه حروف اطباق را ه لِلاِطْبَاقِ
أَقْوَى نَحْوُ قَالَ وَالْعَصَى یعنی چرا که این
حروف اطباق هم مطبقه اند و هم مستعلیه
پس تفخیم ایشان قوی باشد مثال حرف
استعلا قَالَ و مثال حرف اطباق وَالْعَصَى
هرگاه صاد و ضاد و طاء و ظاء را اطباق
بجا نیاورد صاد بسین و ضاد بظاء و ظاء

براء مبدل یا مشتبه میشود وحروف قلقله را

جنبش وفشار باید داد تا انکه ظاهر شوند

ومشتبه بغیر خود نشوند چنانکه شیخ

کفته شعر وبیّنن مقلقلاً ان سکنا ٥

یعنی وظاهر بکن تو البته حروف قلقله را

اکر ساکن باشند ٥ وان یکن فی الوقف کان

ابینا ٥ یعنی واکر بوده باشد در اخر کلمه که

بسبب وقف ساکن شده باشد مبالغه در ظاهر

کردن وی بیشتر باید نمود و دیکر شیخ کفته شعر

واحرص

واحرص علی السکون فی جعلنا ٥ یعنی و

حریص باش ومجاهده وکوشش بکن تو بر

اظهار کردن سکون لام که در جعلنا است

وهم چنین است قل تعالوا وسلسبیلا و

قل صدق الله اکر بینك ساکن نشوند ان لام

متحرك یا ادغام یا اخفا میشود واین خطا ست

انعمت والمغضوب مع ظللنا یعنی سکون

نون ومیم انعمت را هم بینك ظاهر نما وسکون

غین مغضوب را ولام ثانی ظللنا را نیز

ظاهر نما تا انکه متحرك یا ادغام یا اخفا نشود شعر

وَخَلِّصِ انْفِتَاحَ مَحْذُورًا عَسَى ۝ یعنی و

خالص بکن تو صفت انفتاح ذال اِنَّ غَدًا

دَنِكَ كَانَ مَحْذُورًا ۝ وسین عسی در بیر از جهة

خَوْفَ اشْتِبَاهِهِ بِمَحْظُورًا عَصَى ۝ یعنی

ترس مشابهة مَحْذُورًا بِمَحْظُورًا و عَسَى بعصی

یعنی مشابهة شدن ذال بظاء و سین.

بصاد و هم چنین است کلمه وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ و

ذَلَّلْنَا لَهُمْ ۝ وَمِنَ الْمُنْظَرِينَ ۝ وَمِنَ الْمُنْذَرِينَ

وانتهى

وامثال ایشان و هم چنین است کلمه یَصْرِفُونَ

وَيَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ ۝ وَتَصِيرُ الْأُمُورُ ۝ وَ

تَسِيرُ الْجِبَالُ وَالْأَنْصَابُ ۝ وَفَلَا أَنْسَابَ ۝

وَكَمْ قَصَمْنَا وَنَحْنُ قَسَمْنَا ۝ وانچه مانند

ایشان باشد و همچنین در کلمه اَضَاعُوا

الصَّلٰوةَ اگر مراتب ان ضاد را چنانکه حق

وی باشد از مخرج و صفات بکمال نرساند

و ادا نکند بکلمه اَذَاعُوا مانند میشود و

ذال کلمه اَذَاعُوا هم اگر با تمام مرتبه وی که

که مخرج وصفات ادا نماید مشابه میشود
باِضاعوا پس سعی تمام باید نمود درحین
اداء ایشان تا بیکدیگر مانند یا مشتبه
نشوند وهم چنین است وَضَاقَتْ وَفَذَاقَتْ
وَبَالَ اَمْرِهَا وَنَاظِرَةٌ وَنَاضِرَةٌ وَفَقَدْ ظَلَّ وَ
ظَلَّ وَجْهُهُ وَمَا طَابَ لَكُمْ وَاِلَّا مَنْ تَابَ
وَفَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ وَمِنَ الْقَانِتِينَ وَ
فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا وَحِجَابًا مَسْتُورًا وَ
انچه مانند ایشان باشد پس واجب است

درحین

درحین اداء هریك از حروف وکلمات مجاهده
ورعایت نمودن وبمخرج وصفات خود
ادا نمودن تا هریکی از ایشان بجنس وقرب
خود مبدل یا مشتبه نشود که موجب فساد
درمعنی قران گردد **فصل دویم** درحرکات
وسکنات واین فصل برچهار قسم است
قسم اول درکیفیت ادا کردن فتحه بدانکه
فتحه را بتمام وکمال حقوق وی ادا باید نمود
چنانکه قاری او را نبرد وباید وسرعت

نکند واو را بروی ضعیف نکرداند و
اشباعی که زیاده از حد وی باشد هم ندهند
پس هرگاه از حق خود او را زیاده داد در چین ادا
مشبه بالف خواهد شد و اگر بعد از فتحه
واو ساکنه واقع شود آن فتحه را آشکار باید
کرد چون والطول و مانند این و همچنین است
فتحه که قبل از یاء ساکنه واقع میشود چون
کیف و این و امثال ایشان و همچنین رعایت
باید کرد فتحات متوالیات را چنانکه در حین

اداء ایشان سرعت نکنند و ایشان را از یکدیگر
قطع هم نکرداند بلکه همگی را موافق یکدیگر ادا نمایند
چون ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ در اینجا هشت فتحه متوالیه
واقع شده و همچنین است اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا و تِسْعَةَ
عَشَرَ و مَا جَعَلْنَا لَكَ و وَوَجَدَكَ عَائِلًا و يَذَرَكَ
وَلَقَدْ فَتَنَّا و جَعَلَكُمْ و امثال ایشان **قسم دویم**
در کیفیت ادا نمودن ضمه بدانکه ضمه را باتمام و کمال حقوق
وی ادا باید نمود چنانکه قاری او را نه رباید
لکن اشباع ندهد که واوی از او پیدا شود

وهرگاه که بعد از ضمه واو ساکنه واقع
شود رعایت باید کرد که از مد ذاتی وطبیعی
که در واو موجود است تجاوز نکند واز اشباع
او را اسیر گرداند ومد او را از دماغ نگوید
یعنی واو را غنه ندهد بخصوص هرگاه بعد از
واو حرف غنوی باشد محافظت بیشتر باید
نمود مثل یُوقِنُونَ وَیُوفُونَ وَمَنصُورُونَ
ومانند ایشان وهمچنین ضمه واو
که اصلی باشد یا عارضی آن ضمه را رعایت

باید کرد وبتمام وکمال حقوق وی ادا باید
نمود چنانکه کمتر از حق خود اشباع ندهند
مثل لَتُبلَوُنَّ وَرَاَوُا العَذَابَ ومانند ایشان
وهمچنین ضمه یا اگر ما قبل ایشان ساکن
باشد چون بَغیُکُم وامثال این وهرگاه ضمه
قبل از واو متحرک واقع شود آن ضمه را افراط
وتفریط نباید کرد واشباع نباید داد مثل
قُل هُوَ اللهُ اَحَدٌ وَهُوَ الَّذِی ومانند ایشان
بلکه بطریق اختلاس باید گفت بجهت آنکه

در افراط ضمه واوی حاصل میشود که محض
غلط خواهد بود چنانکه اکثری از جهال عرب
میکنند و استاد حقیر اکثر ضمه‌ها را با اختلاس
میخواند از ترس مشابهت بواو و اختلاس در
اصطلاح قراء انداختن یک ثلث از حرکت است

قسم سیوم در ادا نمودن کسره بدانکه
کسره را بتمام و کمال حقوق وی ادا باید نمود
چنانکه قاری بحد افراط او ازش را نرساند
تا اشباع شود که میل بیاء کند و سرعت

نیز نکند

نیز نکند و او را نرو باید تا نقصان بشود یا حاصل
نشود و اگر بعد از کسره یاء ساکنه واقع شود چون
فیهما و فیها و میعاد و یرا رعایت باید کرد
و بکمال حقوق وی ادا باید نمود و اشباع
کسره زیاده از مد ذاتی و طبیعی اوست ندهد
و همچنین یاء مکسوره و واو مکسوره خواه
کسره ایشان اصلی باشد و خواه عارضی
آن کسره را بتمام و کمال حقوق وی ادا باید
کرد چنانکه گفته شد چون عذاب الخزی

وَوَحِيْنَا وَيَدَيِ اللّٰهِ وَنَطْوِي السَّمَآءَ وَاَوَادْعُوا

الرَّحْمٰنَ وَمَانند ايشان وهرگاه بعد از كسره

ياء مفتوحه واقع شود مانند لَاشِيَةَ

وَمَاهِيَةَ وَقِيَامًا وَصَبِيًّا احتياط تمام

بايد بجا اورد كه اشباع نشود تا بعد از

كسره يايى ديگر زياد شود چنانكه اكثرى

از اهل شوشتر ميخوانند هم در اينجا و هم در ضمه

كه قبل از واو متحرك باشد از ان واو از اين ياء

تولد ميكنند و اين لحن است و قرائت باين

قسم

قسم جايز نيست بلكه از ضمه و كسره

چيزى كم بايد كرد بطريق اختلاس

قسم چهارم در ادا نمودن سكون بدانكه

سكون را نيز بتمام و كمال حقوق وى ادا

بايد كرد چنانكه قارى تلفظ كند بدان

حرف ساكن بنوعى كه وى را ميل بيكى

از حركات ثلثه ندهد و مقدار اداء

زمان سكون بيشتر از مقدار زمان

حركت نباشد و از فاصله و قطع مانند

وقفه ویا سکته نکرداند پس هرگاه بعد از
سکون همزه وها واقع شود خواه متحرك وخواه
ساکن خواه سکون ایشان اصلی وخواه وقفی
باشد آن سکون را روشن وواضح باید کرد
ومحافظت همزه وها را نیز باید نمود که قلب
یا محو نکردند مانند یَنهَوْنَ وَیَنْأَوْنَ وَ
در حالت وقف بهاء فَلْیَصُمْهُ وَعَنْهُ و
امثال ایشان وبدانکه هرگاه بعد از پنج
حرف که مجتمع اند در لفظ تدلون ساکن

دیگر

دیگر بیاید والتقاء ساکنین واقع شود
عاصم وبعضی از قراء الحروف را بکسره
میخوانند چون قالتِ اخرُجْ وَلَقَدِ
استُهزِئَ وَقُلِ ادْعُوا اللهَ اَوِ ادْعُوا
الرحمنَ وَاَنِ اعْبُدُونِی ومانند ایشان
وهم چنین است مُتَشابِهٍ انظُرُوا ومانند
این فصل سیوم در ادغام بدانکه ادغام
در لغت ادخال چیزیست در چیز دیگر ودر
اصطلاح قراء الاِدْغامُ اَنْ تُسْكِنَ الاَوَّلَ

وَيَنْدَرِجُ فِي الثَّانِي یعنی ادغام انست که

ساکن کردانی تو حرف اول را و درج بکنی

ویرا در حرف دویم و حرف اول را مدغم

و ثانی را مدغم فیه میکویند و غرض

از ادغام بجهت تخفیف است زیرا که چون

تلفظ بان حرف مینماید باز مراجعت

بهمان محل بکند در مثلین و متجانسین

یا نزدیک بان محل در متقاربین تا نوبت

دیکر نطق بان نماید این بغایت ثقیل است

پس میباید

پس میباید در وقت تلفظ حرف اول را

ساکن کردانیدن و از جنس حرف دویم

ساختن و درج نمودن در حرف ثانی

بنوعی که یک نوبت این دو حرف کفته

بشوند بی فاصله و مهلت که ان حرف

ساکن تماما نیست و نابود شود و زبان

از مخرج ان بالمره زایل کردد و تشدید

بهم برسد و باید زمان تلفظ حرف

مدغم فیه بیشتر از زمان تلفظ حرف

واحد باشد و کمتر از زمان تلفظ دو حرف
که غیر مدغم باشند پس هر نوع ادغامی که
باشد وی را چنانکه مذکور شد اعتماد و
رعایت تمام باید نمود و از افراط و تفریط
تشدید وی احتراز باید کرد خصوصاً
هرگاه ادغامات کثیرة متوالیه واقع
شوند باید هر یک را جدا گونه با تمام رسانند
و از فاصله تمام نیز حذر نماید خواه این
تشدیدات اصلیه باشند و خواه منقلبه

چون وَلِيًّا يَرِثُنِي که در اینجا دو ادغام
واقع شده یکی اصلی و دیگری منقلب و
همچنین فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ که در اینجا
چهار ادغام متوالیه واقع شده است
اول و آخر منقلب و دو ادغام وسط اصلی
و همچنین اِلَّا اَنْ يَصَّدَّقُوا وَيَوْمَئِذٍ
يَصَّدَّعُونَ که در هر یک از اینها سه ادغام
واقع شده یکی منقلب و دو اصلی و همچنین
عَدُوًّا وَحَزَنًا وَعَدُوٌّ وَلَكُمْ که در هر یک از

ایشان دو ادغام واقع است یکی اصلی و دیگری

منقلب وهم چنین غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا که در اینجا

سه ادغام متوالیه واقع شده است دو

ادغام اصلی و یکی منقلب وهم چنین وَیْلٌ

لِلَّذِینَ که در اینجا دو ادغام واقع شده یکی

اصلی و دیگری منقلب وهم چنین مِمَّنْ

مَنَعَ که در اینجا دو ادغام واقع شده هر دو

منقلب وهم چنین وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ

که در اینجا سه ادغام متوالیه واقع شده

هرسه

هرسه منقلب وهم چنین وَلَحْمِ طَیْرٍ مِمَّا

یَشْتَهُونَ وَالرَّبَّانِیُّونَ وَرِبِّیُّونَ وَمِنْ

رَبٍّ رَحِیمٍ وَإِنْ مَكَّنَّاهُمْ وَإِنْ یَطَّوَّفَ وَ

إِنْ یَذَّكَّرُوا امثال ایشان **باب پنجم**

در بیان اقسام ادغام چون معنی ادغام

وکیفیت اداء حقوق ورعایت وی مذکور

شد پس اکنون شروع میشود در اقسام

وی بدانکه ادغام بر دو قسم است یکی ادغام

کبیر و دیگری ادغام صغیر پس این باب

مشتمل است بر دو فصل **فصل اول**

در ادغام کبیر بدانکه ادغام کبیر آنست که

دو حرف باهم جمع شوند هر دو متحرک باشند

خواه متماثل وخواه متجانس وخواه

متقارب حرف اول را ساکن کردانند

و ویرا در حرف دویم ادغام نمایند

مثل قَالَ لَهُمْ وَبَيَّتَ طَائِفَةٌ وَصَيْدُ

تَنَالُهُ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَقَالَ رَبِّ وماند

ایشان واین نوع ادغام مذهب ابو عمرو

وبصری است

وبصری است بروایت سوسی وهیچیک

از قراء موافقت با او نکرده اند در این

ادغام مگر حمزهٔ کوفی در بعضی مواضع

لکن در دو کلمه همگی قراء بموافقت ابو عمرو

ادغام کرده اند یکی مَا مَكَّنِّي فِيهِ در سورهٔ

کهف که در اصل مَكَّنَنِي بوده حرکت نون

اول را انداخته اند و ویرا در حرف دویم

ادغام نموده اند مگر ابن کثیر تنها اظهار

کرده است ودیگری لَا تَأْمَنَّا در سورهٔ یوسف

کہ در اصل لا تأمننا بوده نون اول را ساکن
کرده اند و در ثانی ادغام نموده اند لکن
چون نون اول ضمه داشته نزد جمیع قراء
اشمام واجبست تا دلالت کند براینکه
حرف مدغم مضموم بوده و ابو عمرو وقتی
این ادغام را میکند که همزتین نباشند
چون جاء امرنا و هؤلاء اضلونا مگر بقول
ضعیفی و حرف اول تاء خطاب نباشد چون
انت تکره و کنت ثاویا و تاء متکلم نباشد
چون

چون کنت ترابا و منون نباشد چون
واسع علیم و کسراب بقیعة و فی
ظلمات ثلاث و مشدد نباشد چون
احل لهم و فتم میقات و اشد ذکرا
و مثلین نباشند که در یک کلمه واقع
شوند چون و وفیت و فی رحمة الله مگر
سلککم و مناسککم را ادغام
کرده است و واو یا یاء نباشند که حرکت
ماقبل ایشان از جنس خود باشند چرا که

هرگاه ایشانرا ساکن کردند حرف مد خواهند

شد و دو حرف مد ادغام جایز نیست چون

هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ وَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَنُحْيِيَنَّهُ

وَيَأْتِيَ يَوْمًا وَنُودِيَ يَا مُوسَى و همچنین متقاربین

نباشند که در یک کلمه جمع بشوند مگر

قاف را در کاف ادغام میکند بشرطی

که ما قبل قاف متحرك و ما بعد کاف میم

جمع باشد مثل يَرْزُقُكُمْ و وَاثَقَكُمْ و خَلَقَكُمْ

و مانند اینها و شانزده حرف اند از متقاربین

که هرگاه در دو کلمه

که هرگاه در دو کلمه واقع شوند ادغام میکنند

باشروطی که در قواعد التجوید حقیر ذکر

ان شروط نموده چونکه شرح و بیان انها

باعث طول میشد و اجماعی قراء و متداول

میان ایشان نیز نبودند مذکور ننمودم

فصل دویم در ادغام صغیر بدانکه ادغام

صغیر انست که دو حرف جمع شوند که اول

ایشان ساکن و دویم متحرك باشد خواه

متماثل و خواه متجانس و خواه متقارب

حرف اوّل را در دویم ادغام کنند واین فصل

برسه قسم است **قسم اوّل** در ادغام صغیر

متماثل بدانکه ادغام متماثل انست کە دو حرف

جمع شوند هر دو مثل هم باشند حرف اوّل ساکن

باشد و دویم متحرّك ان ساکن را در ان متحرّك

ادغام کنند اعمّ ازانکه دریك کلمه باشند

یا در دو کلمه مثل یُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ . وَاِذْ

ذَهَبَ وَيُكْرِهْهُنَّ . وَيُوَجِّهْهُ

وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ وَرَبِحَتْ

تِجَارَتُهُمْ وَفِى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و مانند

ایشان واین ادغام باتفاق قرّاء است و

هیچیك تجویز اظهار نکرده است مگر در مَالِيَهْ

هَلَكْ در حالت وصل وی هم اظهار وهم

ادغام جایز است لکن اولی ان بود که در حالت

وصل سکته کنند وبباید دانست در واو

ویای که حرف مد باشند ادغام جایز نیست

نزد جمیع قرّاء خواه مکتوبی وخواه ملفوظی

باشند زیرا که در هر یك از ایشان یك الف

مد ذاتی وطبیعی موجوداست اکرادغام کنند
ان مد زایل میشود واعطاء مد واجب باشد
مثال مکتوبی امنوا وعملوا وصابروا وورابطوا
والذی یوسوس وفی یوسف ومثال
ملفوظی فاستجبنا له ووهبنا له ولقومهم
یاقوم واکرحرکت ماقبل ایشان فتحه باشد
یعنی حرف لین باشند همکی قراء ادغام می کنند
مثل عفوا وقالوا وآووا ونصروا ومثال یاء
لینی راکرنیا ورده ام در قران نیست شیخ

محمد سمرقندی کفته اول مثلین اکرساکن
بود ادغام کن کو بیک کلمه واکر در دو بجز
مثل قدیم مالیه راحال وصلش بردو
وجهی امده است لکن اولی وقف دان
کان هاء سکت است مستدیم قسم دویم
در ادغام صغیر متجانس بدانکه ادغام متجانس
انست که دو حرف مخرج هردو یکی باشد
لکن ازهم تغیر باشند جمع شوند بی فاصله
حرف اول ساکن باشد ودویم متحرک ان

ساكن را در ان متحرك ادغام كنند خواه در يك
كلمه وخواه در دو كلمه باشد چون عَبَدْتُمْ
وَوَعَدْنَا وَحَصَدْتُمْ وَكِدْتَ وَقَدْ تَبَيَّنَ
وَاَثْقَلَتْ دَعَوَا اللهَ وَاُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا وَ
اِذْ ظَلَمْتُمْ وامثال ايشان وحكم اين ادغام
همچون ادغام متماثل است در لزوم وهيچ يك
از قراء اظهار نكرده است مكر در دو كلمه
يكي يَلْهَثْ ذَلِكَ در سورهٔ اعراف ديكري
اِرْكَبْ مَعَنَا در سورهٔ هود كه بعضي از قراء

تجويز

تجويز اظهار كرده اند لكن عاصم با جمعي ديكر
ادغام كرده اند هر دو را و ببايد دانست كه
كاهي اين ادغام صغير متجانس بر دو نوع
ميشود يك نوع ادغام تام كه ادغام محض
خالص باشد ونوع ديكر غير تام كه مجاز و
ناقص باشد ادغام تام انست كه مدغم ضعيف
ومدغم فيه قوي باشد مثل لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ
قوي ضعيف را جذب ميكند چنانكه اثري
از او باقي نماند وادغام غير تام انست كه مدغم

قوی و مدغم فیه ضعیف باشد و قوی
در ضعیف جذب نشود و ادغام خالص
نکرده مثل أَحَطْتُ و بَسَطْتَ و فَرَّطْتُ
که البته صفت اطباق و استعلا را در
ایشان باقی باید داشت چنانکه صفت
ایشان تمام محو و زایل نشود و تسفل تاء را
محافظت باید کرد که تبع قوی نشود و بعضی
از قراء ایشانرا ادغام محض میکنند یعنی
صفت اطباق و استعلا را در ایشان باقی

نمیکذارند

نمیکذارند و این قول ضعیف است قسم
سیوم در ادغام صغیر متقارب بدانکه
ادغام متقارب آنست که دو حرف باشند
مخرج ایشان مختلف لکن نزدیک یکدیگر
اعم از آنکه موافق باشند در صفت یا مخالف
جمع شوند بی فاصله که اول ایشان ساکن
باشد و دویم متحرک آن ساکن را در آن
متحرک ادغام کنند و متقاربین صغیر بر دو
نوع اند یکی پنج لفظ که هر لفظی را چند

حرف ادغام میکنند و دیگری حروفی اند
که هر یک را بمقارب خود تنها ادغام مینمایند
که بعد از این گفته خواهد شد ان شاء الله و
آن پنج لفظ اینند ذال اذ و دال قد و ثاء
تانیث ساکنه و لام هل و لام بل متقاربین
بسیارند بجهت اختصار برای هر یک از ایشان
یک مثال ذکر میشود اما ذال اذ هرگاه بشش
حرف برسد ثاء و جیم و دال و زاء و سین
و صاد مانند اِذْ تَبَرَّءَ وَاِذْ جَعَلَ وَاِذْ دَخَلُوا

وَاِذْ زَيَّنَ وَاِذْ سَمِعْتُمُوهُ وَاِذْ صَرَفْنَا و امثال
ایشان و دال قد هرگاه که بهشت حرف
برسد جیم و ذال و زا و سین و شین و
صاد و ضاد و ظاء مثل لَقَدْ جَعَلْنَا وَلَقَدْ
ذَرَأْنَا وَلَقَدْ زَيَّنَّا وَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ وَقَدْ شَغَفَهَا
وَلَقَدْ صَرَّفْنَا وَلَقَدْ ضَلَّ وَلَقَدْ ظَلَمَكَ
و مانند ایشان و ثاء تانیث ساکنه چون
بشش حرف برسد ثاء و جیم و زاء و سین
و ضاد و ظاء مانند كَذَّبَتْ ثَمُودُ و

جَبَتْ جُنُوبُهَا وَخَبَتْ زِدْنَاهُمْ وَأَنْبَتَتْ
سَبْعَ وَحَصِرَتْ صُدُورُهُمْ وَكَانَتْ ظَالِمَةً
وامثال ايشان ولام هل هرگاه بسه حرف
برسد ثاء و نون و تاء مثل هَلْ ثُوِّبَ وَهَلْ
نَدُلُّكُمْ وَهَلْ تَنْقِمُونَ ومانند ايشان ولام
بل نزد هفت حرف ثاء و زاء و سين و ضاد
وظاء وطاء و نون مانند بَلْ تُؤْثِرُونَ
وَبَلْ زُيِّنَ وَبَلْ سَوَّلَتْ وَبَلْ ضَلُّوا وَبَلْ طَبَعَ
اللهُ وَبَلْ ظَنَنْتُمْ وَبَلْ نَحْنُ وامثال ايشان

وال

وان حروف كه هر يك را بمقارب خود تنها
ادغام ميكنند اينها اند باء ساكنه كه بفاء
هر كجا برسد مثل وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ وفاء ساكنه
بباء هر كجا برسد مانند نَخْسِفْ بِهِمْ وراء
ساكنه نزد لام هر كجا برسد مثل يَغْفِرْ لَكُمْ
ولام يفعل بذال هر كجا برسد مانند يفعل
ذلك ودال ساكنه هر كجا بثا برسد مثل يُرِدْ
ثواب وذال ساكنه هر كجا بتا برسد مانند
عذت وتاء ساكنه هر كجا بثا برسد مثل

لَبِثْتُمْ و دال ساکنه هرکجا بذال برسد مانند
کهیعص ذِکْرُ خلاصه کلام انچه مذکور
شد باهر چه امثال ایشان باشد از متقاربین
عاصم با جمعی از قراء که ذکر انها را حقیر در قواعد
التجوید نموده اظهار کرده اند لکن در اخذ
واخذتم قراء و راویان عاصم خلاف کرده اند
حفص و ابن کثیر هردو اظهار نموده اند
ابوبکر و باقی قراء ادغام و بباید دانست که
از متقاربین در دو حرف که ذکر ایشان نشد

در هرکجا

در هرکجا بیاید همگی قراء ادغام کرده اند
اول لام ساکنه در راء چون قُلْ رَبِّ و بَلْ
رَبُّکُمْ و امثال اینها مگر در بل ران ابوبکر
ادغام میکند با اماله و حفص اظهار لام
با سکته لطیفه و دویم قاف ساکنه در کاف
و بغیر از اَلَمْ نَخْلُقْکُمْ در سوره والمرسلات
دیگر در قران نیست و در باقی گذاشتن
صفت استعلائی قاف قراء خلاف کرده اند
نزد حقیر ادغام محض بهتر و اولی است بجهت

که در قواعد التجوید بیان آن نموده ام و
بدانکه لام ال که عبارت از همزه و لام تعریف
باشد در چهارده حرف ادغام میشود و
آنها اینند تا و ثا و دال و ذال و را و زا
و سین و شین و صاد و ضاد و طا و ظا
و لام و نون مثل التواب و الثواب و الدار
وَالذَّاكِرِينَ وَالرَّاكِعِينَ وَالزِّينَةِ وَالسَّاجِدِينَ
وَالشَّهْرِ وَالصَّابِرِينَ وَالضَّالِّينَ
وَالطَّاغِينَ وَالظَّالِمِينَ وَاللَّطِيفُ و

النور و امثال ایشان چونکه این لام کثیر
الاستعمال است و از اصل کلمه نیست اگر
ادغام با ایشان نشود بسیار ثقیل میشود
بنا بر قرب که با این حروف دارد و این حروف
مذکوره را شمسیه گویند باعتبار آنکه
لام تعریف در ایشان مدغم است و اما اگر
لام ساکنه از اصل کلمه باشد مثل وَالْتَفَّتِ
وَالْتَقَتَا ادغام نباید کرد و در باقی حروف
که غیر از این چهارده حرف مذکوره اند

ادغام نیز نباید کرد از برای انکه مخرج لام از
مخرج ایشان دور است وایشانرا قمریه کویند
بجهة انکه لام تعریف در قاف مدغم نمیشود
وچون امثله حروف شمسی مذکور شد مثال
حروف قمری محتاج بعرض نیست ٥ باب
ششم در بیان احکام نون ساکنه وتنوین ٥
بدانکه بعد از نون ساکنه یا تنوین الف واقع
نمیشود زیرا که الف همیشه ساکن ماقبل
مفتوح است بفتحه مشبعه مثل با وتا ٥

وثاء

وثاء چون بغیر از الف بیست هشت حرف
از تهجی بعد از نون ساکنه وتنوین بیاید
ایشانرا نزد ان حروف چهار حالتست
ادغام واظهار وقلب واخفا بنابراین باب
بر چهار فصل قرار داده شد فصل اول
در ادغام نون ساکنه وتنوین بدانکه
چون یکی از شش حروف یرملون بعد از
نون ساکنه ویا تنوین در دو کلمه بی فاصله
واقع شود ان نونرا در ایشان ادغام باید کرد

باتفاق قراء وهر حرفی از این حروف یرملون
که قریب تراست بمخرج نون ادغام کامل شوده
وهر حرفی که دورتراست ادغام ناقص میشوند
واین ادغام بر سه قسم منقسم میشود قسم
اول انست که بعد از نون ساکنه یا تنوین
لام یا راء واقع شود ایشانرا ادغام بی غنه
باید کرد هر چند نون ساکنه وتنوین غنوی اند
اما چون مندرج شوند بلام یا راء دیگر
غنه ایشان باقی نمیماند وادغام محض

کامل

کامل بسبب بسیاری قرب که باهم دارند
میکردند مثال راء مِن رَبِّکُم وَغفورًا
رحیمًا ومثال لام مِن لَدُنهُ وهُدًی
للمتقین ومانند ایشان مگر در کلمه
مَن رَاقٍ حفص تنها باظهار نون خوانده
باسکتهٔ لطیفه در حالت وصل قسم
دویم انست که بعد از نون ساکنه یا تنوین
میم یا نون واقع شود ایشانرا ادغام باغنه
باید کرد باتفاق قراء زیراکه مدغم ومدغم

فیه هر دو غنوی اند مثال میم مِنْ مَاءٍ وَرُسُلٌ
مِنْكُمْ و مثال نون اِنْ نَحْنُ وَعَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ
وهمچنین ادغام باغنه باید کرد نون طسم را
در میم در دو موضع یکی در سورهٔ شعرا
ودیگری در قصص مگر حمزهٔ کوفی که هر دو را
اظهار کرده قسم سیوم انست که بعد از
نون ساکنه یا تنوین یا یا واو واقع شود ایشانرا
نیز ادغام باغنه باید کرد باتفاق قراء اگرچه
یا و واو از حروف غنوی نیستند لکن

چون

چون نون ساکنه و تنوین قریب چندانی
بمخرج انها اند اردغنه نون را باقی میگذارند
که ادغام محض نشوند واین ادغام ناقص است
ونزد خلف ادغام بی غنه است یعنی
ادغام کامل چنانکه اکثری از قراء عجم
میخوانند واین خلاف اجماع قراء است مثال
یا مَنْ یَعْمَلْ وَنُورًا یَمْشِی و مثال واو مِنْ وَالٍ
وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ و قراء خلاف کرده اند
در ادغام نون یس و نون ن وَالْقَلَمِ

در ما بعد ایشان که واو باشد در حالت
وصل لکن از رواة عاصم ابوبکر ادغام
باغنه میکند وحفص اظهار وهم چنانکه
عرض شد این ادغام در کلمتین واقع میشود
پس هرگاه در یک کلمه باشند واو نون
منحصر است در صنوان و قنوان . و
بنیان . و دنیا . اظهار باید نمود تا مشتبه
بمضاعف نشود

فصل دویم

در اظهار نون ساکنه و تنوین بدانکه

هرگاه

هرگاه بعد از نون ساکنه یا تنوین یکی
از شش حرف حلق واقع شود ایشان را
اظهار باید کرد خواه در یک کلمه و خواه
در دو کلمه باشند مثال همزه یَنْأَوْنَ .
وَعَذَابٌ أَلِیمٌ . ومثال هاء یَنْهَوْنَ . وَ
شَفَا جُرُفٍ هَارٍ . ومثال عین أَنْعَمْتَ .
وَحَکِیمٌ عَلِیمٌ . ومثال حاء تَنْحِتُونَ . وَمِنْ
حَکِیمٍ حَمِیدٍ . ومثال غین فَسَیُنْغِضُونَ .
وَلَعَفُوٌّ غَفُورٌ . ومثال خاء وَالْمُنْخَنِقَةُ .

وَيَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ. وانچه مانند ایشان
باشد واحتیاط باید نمود در اظهار کردن
همزه که بعد از نون ساکنه بتحقیق واقع
شود. وهم چنین سعی واهتمام نون ساکنه را
باید کرد که روشن واشکار بشود در نزد
غین وخا زیرا اگر احتیاط نکند همزه حذف
میشود. وحرکت همزه نقل کرده میشود
بنون هرچند که ورش چنین کرده. ونون
نزد غین وخا مخفی میشود هم چنانکه ابو جعفر
کرده است

کرده است **فصل سیوم** در بیان قلب
نون ساکنه وتنوین بمیم وقلب در اصطلاح
قراء بدل کردن حرفی باشد بحرف دیگر
بدانکه هرگاه بعد از نون ساکنه یا تنوین
باء یکنقطه واقع شود ایشانرا قلب باید کرد
بمیم مخفات باغنه زیرا که ایشان مقلوب
بمیم اند. ومیم حرف غنوی است. وان در وسط
کلمه ودر اخر کلمه میباشد مثل اَنْبِئْهُمْ.
وَمِنْ بَعْدِ. وَيُؤْمِنْ بِاللهِ. وَبَابٌ بَاطِنُهُ.

وَهَنِيئًا بِمَا كَانُوا وامثال اینها **فصل**
چهارم در اخفاء نون ساکنه وتنوین
بدانکه اخفا در اصطلاح قراء پنهان کردن
حرفیست بحرف دیگر چنانچه حالتیست میان
اظهار و ادغام بی تشدید که واقع میشود
نون ساکنه و تنوین را گاهی که بعد از ایشان
یکی از پانزده حرف ما بقی این احکام مذکوره
بیاید و حروف اینست تاء و ثاء و جیم
و دال و ذال و زاء و سین و شین و

صاد

صاد و ضاد و طاء و ظاء و فاء
و قاف و کاف در اینصورت نون
ساکن و تنوین را اخفاء با غنه باید کرد
نزد همه این حروف مذکوره چونکه نون
ساکنه و تنوین در این پانزده حرف مندرج
و مدغم نمیشوند بلکه مخفی میشوند پس
بنابراین غنه ایشان باقی باشد مثال
اخفاء نون ساکنه در میان کلمه و در آخر
کلمه و مثال تنوین که همیشه در آخر کلمه است

باحروف مذكوره اينست مثال ثاء انتم
ومن ثاب وجنات تجري ومثال ثاء الحنث
العظيم ومن ثمرة وقولا ثقيلا ومثال
جيم اجتبينا ومن جاء وغساقا جزاء ومثال
دال اندادا ومن دافع وكاسا دهاقا ومثال
ذال انذرتهم ومن ذرية وحكيم ذلك و
مثال زاء تنزيل ومن زوال وصعيدا زلقا
ومثال سين الانسان ومن سوء ورجلا
سلما ومثال شين انشرنا ومن شاء و

غفور

وغفور شكور ومثال صاد انصروا و
من صلصال وريحا صرصرا ومثال
ضاد منضود ومن ضل وكل ضربنا
ومثال طاء وانطلق ومن طين وصعيدا
طيبا ومثال ظاء ينظرون ومن ظهير
وظلا ظليلا ومثال فاء فانفلق ومن فضة
وخالدا فيها ومثال قاف فانقذكم ومن قرار
وسميع قريب ومثال كاف منكم وان كنتم
وكاسا كانا وهمچنين نون طس را درنزد

تاء تِلْكَ • وهردو نون حمعسق را • در نزد
سین وقاف اخفا باید کرد باتفاق قرا و شیخ
محمد سمرقندی همین باب را بنظم درآورده
لکن بترتیب باب مذکور نیست بیت
نون ساکن همچه تنوین بعد از او گر با بود
چون بخوانی هم چه من بعد او بدل کردن بمیم
حرف حلقی بعد از او مظهر شود چون من خلق
مَنْ آمَنَ مِنْهَا وَمِنْ غِلٍّ وَأَنْعَمْ مِنْ حَلِيمٍ
یرملون مدغم شود چون من وراء من یری

مِنْ رَسُولٍ مِنْ لَدُنَّا مِنْ مَكَانٍ مِنْ نَعِيمٍ
میم ونون با غنه باشد لام و را بی غنه دان
واو و یا با غنه باشد جز خلف را ای علیم
ور بیک کلمه در آید نون با یا نون و واو
بی خلاف اظهار میخوان تا نگردد آن سقیم
پانزده حرف دگر ماند بجز این حرفها
نون ساکن نزد آن مخفی شود چون من کریم
وتتمه حقیر در بیان سبب وموجب
ادغام • واظهار • وقلب واخفای • نون

ساکنه وتنوین در قواعد التجوید ذکر نموده
که درین مختصر بیان آن گنجایش ندارد. ودیگر
بباید دانست که میم ساکنه در نزد حروف
بوف یعنی با و واو و فا اشد اظهار است
لکن در با خلافست اصح اخفای با غنه است
مثل وَمَا هُم بِمُؤمِنِینَ . وَاَولادِکُم بِالنَّبِی
ومانند ایشان و اما در نزد واو و فا
خلافی در اظهار میم نیست مثل عَلَیهِم
وَلَا الضَّالِّینَ . وَیَمُدُّهُم فِی طُغیَانِهِم

اما محافظت

اما محافظت باید کرد که میم ساکن نزد
ایشان متحرک یا سکته نشود **باب هفتم**
در بیان ترقیق و تفخیم راآت ولامات و
الفات بدانکه ترقیق عبارت از نازک
وضعیف کردانیدن حروفست و تفخیم
کنده و فربه کردانیدن بمعنی آنکه تلفظ
براء یا بلام یا بالف آواز غلیظ شود
مانند حروف استعلاء و تفخیم و تغلیظ
بیک معنی اند اما قراء تفخیم را در راء

والف استعمال میکنند و تغلیظ را در لام
واین باب مشتمل است بر سه فصل **فصل**
اول در تفخیم و ترقیق راآت واین فصل
بر دو قسم است **قسم اول** در راء مفخم ه
بدانکه تفخیم راء در حالتیست که مفتوح
یا مضموم باشد مثل رَحْمَةً وَرِزْقُوا وهم چنین
راء ساکن ماقبل مفتوح یا مضموم اعم
ازانکه سکون راء لازمی باشد یا وقفی در حکم
تفاوت ندارد مثل وَانْحَرْ وَيَقْدِرُ و

تذر

تَذَرُ. وهم چنین راء ساکن ماقبل مکسور
بکسرهٔ منفصل مثل الَّذِى ارْتَضَى ه وَرَبِّ
ارْجِعُونِ ه یا کسرهٔ عارضی اکرچه متصل
باشد مثل ارْجِعُوا ه وَارْكَبْ وَارْحَمْهُمَا.
وهم چنین اکر کسرهٔ ماقبل را اصلی و
متصل وبعد از راء بی فاصله درهمان
کلمه حرف استعلا باشد ه مثل قرطاس در انعام
وارصادا. در توبه ومرصادا. در عم ولبا
لمرصاد. در والفجر ه وَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ. در توبه

وكَانَ كُلُّ فِرْقٍ • در شعرا كه در قرآن منحصر اند
همين امثلهٔ مذكوره و بعضى از قرّاء در كُلُّ
فِرْقٍ سورهٔ شعراء ترقيق كرده اند بجهة كسرهٔ
حرف استعلاء و وقوع الرّاء بين الكسرتين
و همچنين راء ساكن ما قبل ساكن ما قبل
مكسور بكسرهٔ ذاتى و ان ساكن فاصل كه قبل از
راء است حرف استعلاء باشد • مثل
اَلْمِصْرَ • وعَيْنَ الْقِطْرِ • و همچنين راء ساكن
ما قبل ساكن ما قبل مفتوح يا مضمومه
بشرط

بشرط انكه ان ساكن ما قبل راء غير از ياء باشد
مثل اَلْبَحْرَ • وَالْفَجْرِ • وَالْاَنْهَارِ • وَمِنَ النَّارِ
وَمَسْطُورٍ • وَمَنْشُورٍ • در حالت وقف
باسكون **قسم دويم** در راء مرققه
اگرچه بعد از بيان قواعد تفخيم مفهوم
ميشود كه انچه غير از اينها ايند ترقيق اند
لكن از جهة وضوح راات مرققه را نيز
عرض مينمايم بدانكه هرگاه راء مكسوره
باشد مثل رِزْقٍ • وَفَرِحُونَ • وَاِلَى النُّورِ •

یا آن کسره بجهة التقاء ساکنین باشد مثل
فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ. وَأَنْذِرِ النَّاسَ. وَلْیَنْظُرِ الَّذِینَ.
یا راء ساکن ما قبل مکسور بکسرهٔ اصلی متصل
و بعد از راء حرف استعلاء نباشد مثل
فِرْعَوْنَ. وَمِرْیَةٍ. یا ساکن ما قبل ساکن ما قبل
مکسور که آن سکون فاصل حرف استعلاء
نباشد مثل لِسِحْرٍ وَحِجْرٍ. و یا ساکن ما قبل ساکن
ما قبل مفتوح که فاصل یا باشد مثل خَیْرٌ
وَضَیْرٌ. ترقیق باید کرد و بباید دانست که بر راء
مکسور

مکسور ما قبل مضموم یا مفتوح مثل سُرُرٍ.
وَبَشَرٍ. وَالْمَعْمُورِ. وَالْمَسْجُورِ. وَالْأَبْرَارِ. وَمِنَ
الْأَنْصَارِ. وقف با سکون کنند تفخیم باید
کرد و اگر بروم نمایند ترقیق چرا اگر روم در همه جا
حکم وصل دارد **فصل دویم** در تغلیظ و
ترقیق لام است بدانکه اصل در لام ترقیق است
و تغلیظ وی در لام الله است چون بعد از
فتحه یا ضمه باشد خواه فتحه و ضمه اصلی
باشند و خواه عارضی مثل قَالَ اللّٰهُ وَإِذِ

اللّهَ. وَيَفعَلُ اللّهِ. وَيَغنِيهِمُ اللّهُ. وهمچنين است

اَللّهُمَّ. وَقالوا اللّهُمَّ. ومانند ايشان زيرا

كه تغليظ الف لام جلاله تعظيم حق سبحانه

وتعالى است واگر بعد از كسره واقع شوده

خواه انكسره لازمي باشد وخواه عارضى

مثل بِسمِ اللّهِ. وبِاياتِ اللّهِ. وَيَفتَحِ اللّهُ. وَاِن يَشاءِ

اللّهُ. وهم چنين است قُلِ اللّهُمَّ باتفاق قراء ترقيق

بايد كرد. وتغليظ بعضى ازلامات غير جلاله

از ورش روايت شده كه ذكر انها حقير در قواعد

التجويد

التجويد نموده بسبب اينكه غير مشهور بودند

در اين مختصر سزاوار نبود ذكر انها بكنم

فصل سيوم در تفخيم وترقيق الفات ودر او خلافست

بعضى از قراء گفته اند كه تفخيم است وترقيق

وى بسبب حرف استفال است هر گاه بعد از

ايشان الف واقع شود. وبعضى ديگر گفته اند

كه ترقيق است وتفخيم او را عارض ميشود بنا

بر انكه بعد از حروف استعلاء واقع شود

بتبعيت حرف استعلاء يا راء ويا لام مفخمه

تفخیم میشود و مراد از تفخیم در اینجا کلفت و کنده

تمام کفتن اشباع فتحهء ما قبل اوست مثل

خالصٌ و صالحٌ و ضامرٌ و غافرٌ و طاهرٌ و

ظاهرٌ و قاهرٌ و مراد از ترقیق در اینجا نازك کفتن

اشباع فتحهء ما قبل اوست که نزدیك باماله

بین بین باشد چنانکه اعراب میکویند مثل جاء

و ساء و باء و باقی حروف استفال کذلك

و قول اصح در الف انست که موصوف بترقیق

و تفخیم نمیشود بلکه تابع ما قبل خود است اکر پیش از

وی

وی حرفی مرقق باشد و نیز مرقق است و

اکر و اکر پیش از وی مفخم باشد و نیز مفخم است

ترقیق و تفخیم عارض الف میشوند و وی

از هر دو عاریست والله اعلم باب هشتم

در بیان مد و قصر بدانکه حروف مد سه اند

الف که همیشه ساکن ما قبل مفتوح است

و واو ساکن ما قبل مضموم و یاء ساکن

ما قبل مکسور خواه مکتوبی و خواه ملفوظی

باشند که از اشباع ضمه یا کسره متولد شوند

در لفظ اگرچه در خط صورتی نداشته
باشند مثال هر سه حرف مد مکتوبی اُوتِیَ
ومثال ملفوظی له وبه والف یاء یس
والف طاء طه والف هاء وی ومانند ایشان
واین حروف مشروطه را قراء حروف مد و
لین گویند واگر پیش از واو و یاء فتحه باشد
مثل تَوَّوا وکیفَ را حرف لین تنها گویند
چنانکه در صفات حروف عرض شد ودر هریک
از این سه حرف مد بقدر یک الف مد ذاتی

وطبیعی

وطبیعی موجود است وبر قاری لازم است
که کمتر از مد اصلی وطبیعی وبیشتر از آنچه
عرض شد نکنند واین نوع مد را قصر
میگویند وبعضی از قراء لفظ الله واللهم را
دو الف مد میدهند یکی مد ذاتی و
طبیعی اوست چنانکه عرض شد ویکی دیگر بجهة
تعظیم لکن نزد اکثر قراء یک الف مد تعظیم معمول نیست اما
نزد حقیر بهتر است که اندکی زیادتر از مد اصلی
او بدهند همچنانکه تغلیظ اسم الله بجهة

تعظیم است این اندک مد را نیز از برای تعظیم
بدهند چرا که در مد دادن تعظیم و تکبیر بیشتر
حاصل میشود والله اعلم وگاهی که مد ایشان
زیاده میشود بقدر سه یا چهار مقدار مد
اصلی بی سبب نیست و سبب دو چیز میشود
یکی همزه و دیگری سکون و چون موجب
زیادتی مد دو چیز است این باب بر دو فصل
قرار داده شد **فصل اول** در بیان مدی که
موجب و سبب آن همزه است و این بر دو قسم است

یا حرف مد و همزه در یک کلمه واقع میشوند
یا در دو کلمه **قسم اول** که در یک کلمه بی فاصله
بعد از حرف مد همزه باشد مثل جَآءَ وَ
سَآءَ وَسُوٓءَ وَتَبُوٓءَ وَهَنِیٓـًٔا وَجِیٓءَ
این نوع مد را قراء مد واجب و متصل
گویند و وجه تسمیه معلوم است و در این
مد خلافی در میان قراء نیست **قسم
دویم** آنکه در دو کلمه جمع شوند یعنی حرف
مد در آخر کلمهٔ اول و همزه که سبب مد است

در اول کلمه دویم باشد مثل اِنّا اَنزَلناهُ و
قالوا اَنفُسَکُم و فی اَمرِنا و اَمرُهُ اِلَی الله و وتوقاهُم
الا این نوع مد را قراء مد جایز و سنت و
منفصل گویند و وجه تسمیه بمنفصل ظاهر
و جایز و سنت برای انکه از قراء ابن کثیر و سوسی
قصر میخوانند مگر در کلمه توحید که بموافقت
قراء نیز مد میکنند مثل لا اله الا الله و لا اله
الا هو و لا اله الا انت و این مد را مبالغه
گویند زیرا که مبالغه مد میکنند در نفی

خدایان مگر الله فصل دویم در مدی که موجب
و سبب وی سکون باشد و خالی از ان نیست
که ان سکون لازمی است یا عارضی و هر یک
از اینها مظهر ند یا مدغم لهذا منقسم
بر چهار قسم میشود اول مد ساکن لازم
مظهر مثل حروف مقطعه که در اول بعضی
از سورهای قرانند و ان چهارده اند مجتمع
در کلمات صراط علی حق نمسکه و این حروف
بر دو قسم اند اول انکه مبنی بر دو حرف اند

چون حاء و راء و طاء و هاء و یاء که در این
قسم قصر باید نمود دویم آنکه مبنی بر سه
حرف اند بغیر از الف که متحرک الوسط است
و در او مد مطلقا نیست مثل سین و
صاد و عین و قاف و کاف و میم که
این نوع مد متفق علیه جمیع قراست بر مد
طول الا در عین که توسط را نیز جایز داشته اند
زیرا که حرکت ما قبل از اخت وی نیست لکن
طول اولی تر است و همچنین از جمله ساکن لازم

مظهر است

بدانکه

مظهر است دو کلمهٔ آلآن در سورهٔ یونس و میم
الم اول سورهٔ آل عمران را هر گاه وصل بلفظ
جلاله نمایند در یاء میم دو وجه است قصر
باعتبار عارض و مد رعایت اصل که سکون است
و توسطی که بعضی از قراء گفته اند در اینجا
معتبر نیست و همچنین است میم الم اول
عنکبوت هر گاه بمذهب ورش وصل نمایند
دویم مد ساکن لازم مدغم مثل وَلَا الضَّالِّينَ
وَحَافِّينَ و اَتُحَاجُّونِّي و مانند ایشان و

هم چنین است مد لام الٓمٓ که ادغام میشود
در میم ومد یاء میم او از نوع اول است که
مذکور شد یعنی ساکن لازم مظهر واین نوع مد
مذکور نیز متفق علیه جمیع قراست سیم
مد ساکن عارض مظهر یعنی حرف متحرك
باشد واز جهة وقف وی را سکون عارض
شود مثل العذابِ · والعقابِ · ویومِ
الدینِ · ونستعینُ · ویؤمنونَ · وینفقونَ ·
وماننده ایشان در این قسم مد نزد قراء سه وجه

جایز است

جایز است طول وتوسط وقصر اما جواز
طول باعتبار عارض وقصر باعتبار عدم
عارض وتوسط رعایت جانبین وطول
در اینجا اولی تراست از توسط واولی تر از قصر
[وتوسّط صح]
اگر وقف با سکون یا باشمام باشد واگر
وقف بروم کنند حکم حرکت دارد بغیر از
قصر جایز نیست واگر حرف لین باشد مثل
خوفٌ · ویرونَ · وحسنیینِ · ورأیَ
العینِ · در حالت وقف باسکان یا باشمام

همین سه وجه نیز جایز است لکن قصر اولی باشد
وهرگاه حرف موقوف علیه همزه باشد مثل
سوء وشیء در حالت وقف باسکان یا
باشمام همین سه وجه جایز است اما طول اولی
تراست وهرگاه وقف بروم یا وصل کنند
بغیر از قصر جایز نیست مگر ورش در حالت
وقف ووصل وی مد طول وتوسط کند
چهارم مد ساکن عارض مدغم وآن ادغام
در قرائت ابو عمر است که قبل ازین در مثلین

کبیر عرض شد مثل قال لهم وقیل لهم
که دو حرف اند متحرك وما قبل ایشان حرف
مد است هرگاه اول حرف را ساکن کردند ودر ثانی
ادغام نمودند سبب میشود از برای مد و
نزد قراء همین سه وجه جایز باشد یعنی طول
وتوسط وقصر ودیگر بباید دانست هرگاه
همزه استفهام بر سر کلمه در آید که اول آن
کلمه همزه ولام تعریف باشد چون ءالآن
وءالذکرین وءالله که همین سه لفظ اند

در قران ودر شش موضع بیش نیستند همزهٔ
دویم را که وصل باشد بلام بد و نوع خوانده اند
یکی بمد آن همزه مع الابدال ودیکری قصر
وی مع التسهیل اما مدّ مع الابدال چنانست
که همزهٔ وصل را که ثانی باشد بدل کنند
بالف محض وبعد از ان الف را مدّ دهند
زیرا که بعد از وی سکون که سبب مدّ است
موجود است واما قصر مع التسهیل چنانست
که ان همزهٔ وصل را تسهیل کنند یعنی بین

الهمزة والالف نمایند پس قاری لابد است
که قصر کنند نه مدّ زیرا که حرف مدّ موجود
نیست ودر این شش موضع مدّ مع الابدال
اولی ومشهورتر است واین مدّ را قرّاء
مدّ فرق کویند زیرا که مدّ فرق میکند
میان استفهام وخبر وغیر از اینها که عرض
شد مدّ را انواع است که بسبب غیر مشهوری
وضعیفی ذکر انها حقیر در این مختصر ننموده ام
اما انچه عرض شد از قواعد مدّ نزد جمیع قرّاء

معتبر و مشهور بلکه بعضی واجب اند چنانکه
اشاره شده است اگرچه هریك را بنا بر جهتی
اسمهای دیگر نیز میباشد که در قواعد التجوید
مذکور اند اما حقیقت اینها از شش قسم بیرون
نیست چنانکه ناظم گفته **بیت**

عدد مد شش است ای قاری ؛
قول قراء همه درا و جا دی ؛
متصل منفصل دگر اشباع ؛
عدل عارض و وقف لازم شاع ؛

اما

اما مد متصل و مد منفصل هر دو معلوم
و سبب تسمیه ایشان ظاهر است و اما مد
اشباع انست که حرف مد از اشباع ضمه
یا کسره هاء ضمیر متولد شود مثل به انشاء
وله الا . و اما مد عدل انست سببی که بعد از
حرف مد است مدغم باشد مثل اتحاجونی
و حافین . چونکه حرف مد ضعیف است و
سبب که مشدد است قوی ان ضعیف را
بمد قوة میدهند تا برابر و قرین هم شوند .

وامّا عارض آنست که سبب مدّ عارضی باشد
مدغم یا مظهر چنانکه در نوع سیم وچهارم
در فصل دویم مدّ پیش ازین عرض شد
وسبب تسمیه واضح است وامّا مدّ وقف
لازم آنست که سکون که سبب مدّ است
اصلی باشد مدغم یا مظهر مثل الٓمٓ ونٓ
والقلم والآن وآلله چنانکه از قبل معلوم است
وسبب تسمیه الحال نیز معلوم ومشتبه
بر قاری نشود که وقف در اینجا غیر از سکون است
بلکه

بلکه یقین مراد ناظم سکون است اعم از انکه
وصل کنند یا وقف زیرا که قراء متقدمون
بسیار اطلاق کرده اند وقف را بر سکون
چنانکه حقیر در قواعد التجوید در فصل
اول از باب سیم که در صفات حروف است
عرض نموده والله اعلم وبباید دانست که از همه
قراء مدّ فرعی ومزید فیه را ورش وحمزه
درازتر میکشند ومقدار مدّ ایشان پنج
الف است واز ایشان کمتر عاصم میکشد

ومد او بنا بر مشهور چهار الف است و از او کمتر
ابن عامر و کسائی میکشند و مد ایشان سه
الف است و از ایشان کمتر ابو عمرو و ابن کثیر و
قالون میکشند و مد ایشان دو الف است
و بنا بر مذهب عاصم متطول چهار الف است
و توسط سه و قصر یک که همان مد ذاتی
و طبیعی باشد والله اعلم **باب نهم** در بیان
هاء کنایه و احکام آن بدانکه هاء کنایه ضمیر
مفرد مذکر غائب باشد مثل فیه و الیه

و عنه

و عنه و له و مانند ایشان و او باعتبار
ماقبل و مابعد منقسم بچهار قسم میشود
قسم اول اگر ماقبل و مابعد آن هاء متحرک
باشد مثل به ان نشاء و له الا همگی قراء با صله
میخوانند و مراد از صله اشباع حرکت است
که اگر آن هاء ضمه داشته باشد بواو و اگر کسره
داشته باشد بیا بخوانند در لفظ و اگر
بر آن هاء وقف کنند حرف صله با حرکت
ساقط میشود از برای آنکه زائده است و این

نیز مثل تنوین است که ثابت است در وصل

وساقط است در وقف قسم دویم اگر ماقبل

وما بعد هاء ساکن باشد مثل منه اسمه

وعلیه الله هیچیك از قراء صله نکند قسم سیم

اگر ماقبل هاء متحرك باشد وما بعد وی ساکن

مثل به الله وله الحمد در اینصورت نیز هیچیك

از قراء صله نکند قسم چهارم اگر ماقبل

هاء ساکن وما بعد وی متحرك باشد مثل

فیه هدی وعلیه انثاً ویسلکه عذابا

هیچیك

هیچیك از قراء نیز صله نکند مگر ابن کثیر

تنها که او مثالهاي مذکوره را وانچه امثال

ایشان باشد در قران باصله میخواند و

حفص راوی عاصم در همان کلمه فیه

مهانا در سورهٔ فرقان بموافقت ابن کثیر

باصله میخواند وبباید دانست که این

احکام مذکوره قواعدی هستند کلیه

الا در بعضی کلمات میان قراء خلافست

وکلمات اینها میباشند یؤده وتوله

وَنُصْلِهِ وَنُؤْتِهِ . وَفَأَلْقِهْ . وَيَرْضَهُ . و

يَتَّقْهِ . وَأَرْجِهْ بعضی از قرّاء بکسرهٔ مختلسه

وبعضی بکسرهٔ با صله وبعضی بسکون خوانده اند

چون بیان اختلافات ایشان طولی داشت

در این مختصر عرض ننموده ام چون اکثر

مردم بقرائت عاصم میخوانند این چند کلمه را

بقرائت عاصم با اختلاف روات او عرض

مینمایم يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ . وَلَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ

هر دو در سورهٔ آل عمران نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى . وَ

نصله

نُصْلِهِ جَهَنَّمَ . در سورهٔ نساء وَنُؤْتِهِ مِنْهَا .

در سورهٔ آل عمران وشوری این مجموع را

ابو بکر بسکون هاء خوانده وحفص بصله

وَفَأَلْقِهْ را در سورهٔ نمل عاصم بهر دو روایت

بسکون هاء میخوانند . وَيَتَّقْهِ را در سورهٔ

نور ابو بکر بکسر قاف وبا سکون هاء خوانده

وحفص بسکون قاف وکسر هاء بی صله

میخوانند . وَيَرْضَهُ لَكُمْ را در سورهٔ زمر عاصم

بهر دو روایت بضم هاء بی صله میخواند

وارجه را در دو موضع یکی در سورهٔ اعراف و دیگری
در سورهٔ شعراء عاصم بهر دو روایت بکون
ها میخوانند و غیر این کلمات مذکوره در قرآن
قراء و عاصم بهر دو روایت بقاعدهٔ کلی
که مذکور شد خوانده اند و اگر آن ها ضمیر
نباشد باتفاق قراء صله نباید داد و بحال
خود باید گذاشت مانند مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا
وفَوَاكِهُ كَثِيرَةً وَلَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ ومانند اینها
وَاللّٰهُ أَعْلَمُ **باب دهم** در بیان وقف

وصل

و وصل و اقسام وی چون در مقدمه
عرض شد که حضرت امیر المؤمنین علی ع
فرمود که الترتيل اداء الحروف وحفظ
الوقوف ترتیل با حفظ وقوف پیوسته است
چون اداء حروف را دانستی اکنون لازم است
که حفظ وقوف را نیز دانسته چنانچه هر گاه
قاری مواضع وقف را نشناسد و رعایت
آن نکند گاه هست که خلل کامل بمعنی
قرآن میرساند و وقف در لغت بمعنی

قطع و بریدنست و در اصطلاح قراء جدا
ساختن کلام است از کلام ما بعد خود باین
نحو که در اخر کلمه بایستد و نفس بکشد ٭
انگاه شروع بکلام ما بعد نماید و کمتر
ازاین جایز نیست و وصل ضد وقف است
بمعنی وصل نمودن کلام سابق است بکلام
لاحق و لازم است شناختن مواضع وقف
و وصل پس بدانکه مواضع وقف در قران
بسیارند اما از چهار قسم بیرون نیستند

تام

تام و کافی و حسن و قبیح و وقف تام انست
که وقف کنند بر کلمه که تعلق بما بعد
خود نداشته باشد نه در لفظ و نه در معنی
مثل وقف بر مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ و
بابتدا بِاِيّاكَ نَعْبُدُ و وقف بر لَقَدْ اَضَلَّنِي
عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جَاءَنِي و بعد خود سبحانه
و تعالی میفرماید وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْاِنْسَانِ
خَذُولًا و وقف کافی انست که وقف کنند
بر کلمه که تعلق بما بعد خود داشته باشد

در معنی نه در لفظ مثل وقف بر وممّا
رزقناهم ینفقون. وابتدا بو الذین یؤمنون
ووقف بر وما انزل من قبلک. وابتدا
بو بالاخرة هم یوقنون. ووقف حسن
آنست که وقف کنند بر کلمه که تعلق
بما بعد خود داشته باشد در لفظ.
نه در معنی مثل وقف بر المستقیم. و
ابتدا بصراط الذین. ووقف بر اولئک
الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة. و
ابتدا

ابتدا بفلا یخفف. ووقف قبیح آنست
که وقف کنند بر کلمه که تعلق بما بعد
خود داشته باشد در لفظ و در معنی
هر دو مثل وقف بر بسم الله. و رب. و
مالک. وامثال ایشان واین وقوفرا کسی
نمیشناسد مگر آنکه در علم قرائت و عربیت
هر دو ماهر باشد اما شیخ محمد سجاوندی
برای شناختن وقوف شش رمز در قران بسرخی
بر سر کلمات وآیات قرار داده تا قاری بملاحظه

ایشان بر مکان وقف واقف شود م
وط وج وز وص ولا اما میم علامت
وقف لازم است یعنی البته وقف باید
کرد وهرگاه وقف بروی نکنند تغیر معنی
میشود واین در موضعی است که کلام
بحسب لفظ ومعنی هر دو تمام باشد واما
طاء علامت وقف مطلق است یعنی مفید
بلزوم وجواز مطلقا نیست واین در موضعی [است]
که کلام بحسب لفظ ومعنی هر دو تمام باشد
لکن

لکن وصل آن تغیر معنی نمیکند اگرچه
باصطلاح قراء این هر دو را وقف تام
نامند اما بحسب تفاوت یکی را لازم
و دیگری را مطلق گویند واما جیم علامت
وقف جایز است لکن نزد قراء وقف راجح است
واین علامت وقف مجوز است یعنی وقف
بروی وابتدا از مابعد وی را قراء تجویز
نموده اند واما صاد علامت وقف مرخص [است]
یعنی در وقف رخصتی هست بسبب

کاتنا باشد واما زا علامت وقف م

ضرورت وتنگی نفس واین هردو رمز مجوز
ومرخص علامت وقف حسن میباشند
واما لام الف علامت لا وقف است یعنی
وقف بروی جایز نیست چرا اگر وقف کنند
تغیر معنی میشود واین وقف قبیح میباشند
وهرجا که ایه باشد وبسر همان ایه لا باشد
وقف اولی از وصل است وضرور نبود
نمیباشد وقراء متاخرین هشت رمز دیگر
نیز اضافه کرده اند وبرسر کلمات وایات

مصحف

مصحف نوشته اند اگرچه بعضی از انها
تفاوت با این رموز مذکوره ندارند
ودیگر انکه بعضی از انها را از استاد
نیز نشنیده وتجاویدی که نظر حقیر
رسیده هم خلاف یکدیگر اند لکن چون
در قران مسطورند لازم است ذکر ایشان
ورموز اینها اینند قف وقفه وس وق
وقلا وصل وصلی ول اما قف علامت امر
بوقف است وحکم طاء دارد واما قفه

نزدیک بسکته است یعنی اندک وقفی
بروی کردن با قطع اعراب بی قطع نفس
واما سین علامت سکته است یعنی
قطع صوت بدون قطع نفس واما قاف
علامت قیل است یعنی بعضی کفته اند
که وقف جایز است واما قلا علامت
قیل وقف ولا قف است یعنی بعضی
وقف کفته اند و بعضی وصل واما صل
علامت ان بود که وصل باید کرد وصد

قفا است

قفا ست واما صلی علامت ان بود که
وصل اولی باشد وحکم زاء دارد واما کاف
علامت کذلک است یعنی هر حکم که
در رمز ما قبل وست خواه میم وخواه لا
وخواه غیر از این باشد این هم همان حکم را دارد
وشش رمز دیکر نیز قراء در قران بر سر ایها
وضع کرده اند بجهت بیان خمسها وعشرها
واختلافی که کوفی وبصری در ایها کرده اند
وانها اینند هـ وی وخب وعب وتب ولب

اما م علامت پنج است چون کوفی وبصری
در آیات متفق اند هر پنج آیه ها مینویسند
ودر بعضی از مصاحف بعوض ها خ
مینویسند که علامت خمس است وچون
اختلاف کنند رمز کوفی همان هاء است
ورمز بصری خب است یعنی این آیه پنجم است
نزد بصریان واما ی علامت ده است چون
کوفی وبصری متفق اند در آیات هر ده آیه
یا مینویسند ودر بعضی از مصاحف نیز

بعوض

بعوض یاء ع مینویسند که علامت عشر باشد
وچون اختلاف کنند رمز کوفی همان یاء
ورمز بصری عب است یعنی این آیه دهم است
نزد بصریان ودر اکثر مصاحف رمز خا
وعین را در حواشی مینویسند وچون در
آیات خلاف میان کوفی وبصری واقع میشود
تب علامت آیه بصری است ولب علامت
آیه دیگر انست یعنی نیست این آیه از بصریان
وسوای رموزی که مذکور شد رموز بسیاری

دیکری نیز میباشد که در اکثر مصاحف متداول
نیستند حقیر در منثورة المحمودیه فی شرح
منظومة اللؤلؤیه بیان بعضی از انها
نموده باب یازدهم در بیان انواع وفروعات
هر یك ازین وقوف مذکوره بدانکه اخر کلمه
که وقف واقع میشود از دو حالت بیرون
نیست ساکن است یا متحرك پس اکر ساکن باشد
وقف باسکانست وبس واکر متحرك باشد
سه قسم است اما انچه متداول ومعمول

برنزد

برنزد قراء است چهار است اسکان و روم
واشمام وابدال وذکر ایشان مشتمل است
بر چهار فصل وتتمه فصل اول در بیان
وقف اسکان بدانکه وقف باسکان بریدن
حرف اخر کلمه است از ما بعد وی بنفس
زدن چنانکه اثر حرکتی نداشته باشد اما
اسکان اصل است در وقف زیرا که وقف
ضد ابتداست پس چنانکه ابتدا مخصوص است
بحرکت وقف مخصوص میباشد بسکون واین

وقف اسكان در مفتوح و مضموم و مكسور

و منصوب و مرفوع و مجرور جايز است مثل

الصابرين و لتبلون و احب و الحق و

فارهبون و رحمة و عليما و رعد و مستقر

و امثال ايشان و بعضي از قراء كفته اند كه

اكر مشدد الاخر يا محذوف الاخر باشند وقف

روم بايد كرد بجهتي كه عنقريب در فصل دويم

عرض خواهد شد ان شاء الله **فصل دويم**

در بيان وقف روم بدانكه روم در اصطلاح

قراء طلب

قراء طلب حركت است باوازي ضعيف كه

هركس نزديك قاري باشد بشنود و استاد

حقير تصرف نمودن يك ثلث از حركت و

انداختن دو ثلث را ميدانست و ببايد دانست

كه قراء روم را در وقف استعمال كرده اند

از براي بيان حركت زيرا كه معني تابع حركت است

اكر حركت معلوم نشود معني معلوم نخواهد

شد و وقف روم در مضموم و مرفوع و

مكسور و مجرور جايز است مثل نستعين

وَذٰلِكَ الْكِتَابُ ۝ وَرَعْدٌ ۝ وَبَرْقٌ ۝ وَرَحِيمٌ ۝

وَيَوْمِ الدِّينِ ۝ وَصِرَاطٍ ۝ وَمُسْتَقِيمٍ ۝ و

مانند ایشان وبعضی از قراء واجب

میدانند روم اخر کلمه را هرکاه وقف

کنند واخر انکلمه یا بوده وما قبل ان یا

کسره وان یاء را از برای تخفیف انداخته

باشند وبکسره اکتفا کرده چون فَارْهَبُونِ

وَفَاتَّقُونِ ۝ وَاَطِيعُونِ ۝ وَخَافُونِ ۝ وَمَآبِ ۝

وَمَتَابِ ۝ وَنَذِيرِ ۝ وَنَكِيرِ ۝ وامثال ایشان

اکر روم

اکر بروم بیان کسره نکنند چیزی نباشد

دلالت کند بر حذف یاء وهمچنین بعضی

واجب میدانند روم حرف مشددی را

که مضموم ویا مرفوع ویا مکسور ویا مجرور

باشد مثل وَآمِرٌ ۝ وَمُسْتَنْفِرَةٌ ۝ وَمُسْتَمِرٍّ ۝

از برای انکه انچه مشدد است دو حرف است

وچون بر ان مشدد وقف باسکان نمایند

وبروم اعتماد نکنند مدغم فیه ساقط

شود ونزد حقیر وقتی لازم است که با وجود

این شروط از حروف قلقله نیز باشد مثل
الیه یردّ ۝ و قوله الحقّ ۝ والدّوابّ ۝ و مانند
ایشان و بعضی گفته اند که هرگاه مفتوح
مشدّد باشد روم نیز جایز است مانند
علیهنّ ۝ واتوهنّ ۝ بدانکه هرگاه کلمه که حرکت
آخر آنکلمه در حالت وصل ضمّه و یا کسره
عارضی باشد جمیع قرّاء روم نکنند مثل ان
یشاء الله ۝ ولم یکن الله ۝ واشتروا الضّلالة ۝
ورأوا العذاب ۝ اگر بر یشاء وقف کنند

یابرلم

یا بر لم یکن ۝ یا بر اشتروا ۝ یا بر رأوا ۝ بغیر از
اسکان جایز نباشد و همچنین در میم
جمع نیز روم جایز نیست مثل علیکم الصّیام
وانتم الاعلون ۝ وعلیهم الذّلّة ۝ که در
علیکم ۝ وانتم ۝ وعلیهم ۝ و مانند ایشان
بغیر از وقف اسکان جایز نباشد چرا که در
حالت وقف میم جمع ساکن است باتفاق
قرّاء و همچنین در تاء تانیث که در حالت
وقف بدل میشود بهاء ساکنه روم نیز

جایز نیست مثل رحمت و نعمت و آنچه در مصحف
موافق رسم الخط عثمان بتاء مطول
نوشته باشند نزد قراء خلاف است نافع
و ابن عامر و عاصم و حمزه وقف بتاء مطول
میکنند وقف روم را جایز میدانند هرگاه
مضموم و یا مکسور باشد چون بقیت الله
و معصیت الرسول و مانند ایشان و هرگاه
ماقبل هاء ضمیر مذکر یاء ساکن باشد مثل
فیه و علیه و یا واو ساکن مثل فاعتلوه

و اتوه و یا ضمه مثل رسله و تخلفه و یا کسره
مثل بیده و بمزحزحه و امثال ایشان در این
چهار صورت در جواز روم خلاف است
لکن نزد اکثر قراء جایز نیست و اگر ما قبل
هاء ضمیر الف باشد مثل الیه و اخاه یا
فتحه مثل له و انتهره یا ساکن صحیح یعنی بغیر از
واو و یاء مثل عنه و اعبده و مانند
ایشان وقف روم جایز است **فصل سیوم**
در بیان وقف اشمام بدانکه اشمام در اصطلاح

قراء باهم آوردن هر دو لب است بی آواز
بعد از ساکن کردانیدن حرف آخر کلمه و
درک میکنند آنرا بنظر کسی که بینا باشد
نه کور ه حقیقةً هیچ فرقی ما بین اسکان
واشمام نیست مگر بحرکت لبها و از آنست
که هر وجهی که در اسکان جایز است از مد
وتفخیم وترقیق وغیره در اشمام نیز جایز است.
ودر روم چونکه بعضی از حرکت را تصرف
مینمایند حکم تمام حرکت را دارد و هر حکم

که در وصل

که در وصل است در وقف روم نیز چنین ست
واشمام را قراء نیز استعمال کرده اند در وقف
چنانکه در روم عرض شد و وقف اشمام
جایز نیست الا در مرفوع و مضموم چون
ظُلُماتٌ ه وَرَعْدٌ ه وَنَسْتَعِينُ ه وَذَلِكَ
الْكِتَابُ ه ومانند ایشان و وقف اشمام
در مفتوح و منصوب و مکسور و مجرور
جایز نیست چون الْعَالَمِينَ ه وَرَحِيمًا ه و
يَوْمِ الدِّينِ ه وَمِنْ مَاءٍ ه وامثال ایشان

وهم چنین است حرکت عارضی مثل عصوا الرسول
وراوا العذاب و در میم جمع چون لکم والیهم
وماننده ایشان و در تاء تانیث که انرا در مصحف
بهاء نوشته باشند مثل رحمة ونعمة
در اینها نیز وقف اشمام جایز نیست واگر
در مصحف بتاء مطول نوشته اند موافق
رای عاصم و دیگران که بتاء وقف میکنند
هرگاه مضموم باشد مثل رحمت ربك وامرات
العزیز وقف اشمام جایز است وهرگاه ماقبل

ها

هاء ضمیر مذکر واو باشد وباياء ویا ضمة
نزد اکثر قراء جایز نیست مثل فاسلکوه و
خذوه وعلیه وکرسیه وماننده ایشان
واگر ماقبل ان هاء ساکنی واقع شود که غیر
واو ویاء وضمه باشد چون مولاه ولدنه
وعنده وان یبدله وماننده ایشان وقف
اشمام در این جایز باشد هم چنانکه در روم
عرض شد **فصل چهارم** در بیان وقف
ابدال در اصطلاح قراء بدل کردن حرفیست

بجای حرفی که غیر او باشد و این ابدال که در وقف
مستعمل است بر دو قسم است یکی در تاء تانیث
اسمیه است و دیگری در منصوب منون
قسم اول که در تاء تانیث است این نیز بر
دو نوع است نوع اول چنانست که در آخر
اسم مفرد تاء تانیث باشد و ویرا بصورت
هاء نوشته باشد در مصحف چون غِشاوَةٌ
والصلوٰةِ والحيوٰةِ وخُلّةٌ وشفاعةٌ
ورحمةٌ ونعمةٌ وما بعوضةً وليلةً و

والصاعقةُ والوصيةِ وكالحجارةِ ويومَ
القيمةِ وامثال ایشان پس طریق وقف این تاء
چنانست که ویرا بدل کنند بهاء ساکنه و بدل
هاء وقف کنند تا فرقی باشد میان تاء تانیث
اسمیه که در آخر اسم مفرد باشد چون مثالهای
مذکوره و میان تاء تانیث فعلیه چون ضَرَبَتْ
وقد خلتْ ونوع دویم آنست که آن تاء
تانیث اسمیه را بتاء مطول نوشته باشند
کاتبان وحی و قراء را در کیفیت وقف این

این نوع خلاف است نافع و ابن عامر و عاصم
وحمزه بتاء مطول وقف میکنند و ابن
کثیر و ابو عمرو و کسایی موافق قاعده در وقف
بهاء ساکنه بدل میکنند **قسم دویم**
کِه در منصوب منون است آنست که حرف
موقوف علیه تاء تانیث نباشد خواه
مکتوب بالف و خوانه مثل عَلِیمًا وَحَکِیمًا
وَغَفُورًا وَشِهَابًا وَرَصَدًا وَبِنَاءً وَ
مَاءً و امثال ایشان پس طریق وقف وی

چنانست

چنانست که این تنوین را بالف بدل کنند
و بدان الف وقف کنند و همچنین است
نون تنوین اِذًا و در هر جای قرآن که باشد
نون اَنَا و نون تاکید خفیفه و نون لَکِنَّا
هُوَ اللهُ در سورهٔ کهف این چهار کلمه را
در وقف بالف خوانند گویند اِذا و اَنَا
وَلَنَسْفَعًا وَلَکِنَّا و اینها را وقف بدال
میگویند **تتمه** در بیان جواز انواع وقوف
بر اواخر کلمات متحرکه بدانکه ما قبل حرف موقوف

علیه بر دو قسم است یکی انکه حرفی باشد

از حروف مد و دویم انکه حرف مد نباشد

قسم اول که ما قبلش حرفیست از حروف مد

خالی از ان نیست که ان حرف موقوف علیه

تاء تانیث است یا نه اگر تاء تانیث نیست و

ان حرف موقوف علیه مضموم و یا مرفوع است

چون نَسْتَعِینُ و ذٰلِكَ الْکِتَابُ و اِیَّاهُ و غَفُورٌ

وَشَکُورٌ و امثال ایشان وقف اسکان و

اشمام و روم هر سه جایز است و باعتبار

مد و عدمش

مد و عدمش چون سبب عارضی است

بر هفت وجه است چنانکه سه وجه در حالت

اسکان که ان مد طول و مد توسط و قصر است

و هم چنین همین سه وجه در حالت اشمام و

یک وجه که ان قصر است در حالت روم

و بیشتر از این یک وجه در روم جایز نباشد

زیرا که در این امثال جواز مد در حالت اسکان

و اشمام از جهة سکون عارضی است و سکون

که موجب مد است در حین روم معدوم

میشود چرا اگر در روم تصرف نمودن یک ثلث
از حرکت باشد وهمچنین است اگر حرف لین
باشد مثل قَوْلٌ مَعْرُوفٌ و وَيْلٌ لَهُمْ و
مانند ایشان واگر مکسور یا مجرور باشد
مثل الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ والْمَغْضُوبِ وذُو عِقَابٍ
وَأَلِيمٍ وفِي الْبِلَادِ ومَشْهُودٍ ومانند ایشان
وقف اسکان وروم هر دو جایز است و
باعتبار مد وعدم آن بر چهار وجه است
چنانکه سه وجه در حالت اسکان ویک وجه

در حالت

در حالت روم وهمچنین است اگر حرف
لین باشد مثل وَالصَّيْفِ ومِنَ الْقَوْلِ
ومانند ایشان واگر مفتوح یا منصوب
باشد حکم منصوب در آخر همین تتمه عرض
خواهد شد وهرگاه مفتوح باشد چون
إِيَّاكَ ويَعْمَلُونَ وصَادِقِينَ وامثال
ایشان همین یک وقف اسکان جایز است
وباعتبار مد وعدم آن بر سه وجه است
چنانکه عرض شد وهمچنین است اگر حرف

لین باشد مثل کیفَ وبیناً ونَ و مانند ایشان

واین جمله که مذکور شد کاهی است که آن حرف

موقوف علیه همزه یا مدغم نباشند زیراکه

در ایشان بغیر از مد طول جایز نیست اکر

همزه ویا حرف مدغم مضموم یا مرفوع باشد

چون السُّفَهَآءُ والسُّوٓءُ ویضِیٓءُ ولاجآنٌّ

ومانند ایشان نزد قراء سه وجه جایز است

مد طول در حالت اسکان وهم چنین مد

طول در حالت اشمام وهمچنین مد طول

در حالت

در حالت روم واکر مکسور ویا مجرور باشد

چون مِنَ السَّمَآءِ ومِنَ النِّسَآءِ وبِالسُّوٓءِ

ولا تتبعآنِّ وغیر مضآرٍّ ومانند اینها

دو وجه جایز است چنانکه مد طول در حالت

اسکان وهم چنین در حالت روم واکر

مفتوح باشد چون شآءَ وسُوٓءَ وجیٓءَ و

صوآفَّ ومانند ایشان یک وجه جایز است

مد طول در حالت اسکان واکر آن حرف

موقوف علیه تاء تانیث است هرکاه ویرا

بتاء مطول نوشته اند بامر کاتب وحی و
قاری بموافق رسم الخط وقف میکند
از سه حالت بیرون نیست یا مضموم است
چون ذاتُ الاکمام ومانند وی وقف
اسکان وروم واشمام هر سه جایز است
وباعتبار مد وعدمش بر هفت وجه است
چنانکه دانستی واگر مکسور است چون
مَرضاتِ الله وقف اسکان وروم هر دو جایز است
وباعتبار مد وعدمش بر چهار وجه است
واگر

واگر مفتوح باشد چون هیهاتَ همین وقف
اسکان جایز است وباعتبار مد وعدمش
بر سه وجه است واگر آن تاء تانیث را بصورت
هاء نوشته اند چون الصلوة والحیوة و
مُزجیةٍ ومانند ایشان در اینجا همین یک وقف
اسکان که آن ابدال است جایز است وباعتبار
مد وعدمش بر سه وجه است یعنی مد
طول وتوسط وقصر قسم دویم اگر ماقبل
حرف موقوف علیه از حروف مد ولین

نباشد خالی از ان نیست که ان حرف موقوف
علیه تاء تانیث است یا نه اگر تاء تانیث است
که ویرا بصورت هاء نوشته اند چون الشجرة
وامثال ان در اینجایک وقف اسکان جایزاست
که ویرا وقف ابدال گویند بسایر وجوه منقسم
نمیشود واگر تاء تانیث است که ویرا بتاء
مطول نوشته اند بیانش مذکور شد و
بسایر وجوه نیز منقسم نمیشود واگر تاء
تانیث نیست وان حرف موقوف علیه مضموم

ویا مرفوع است

ویا مرفوع است چون وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ وَمُسْتَقَرٌّ
وَصَرِيحٌ وقف اسکان وروم واشمام هر سه
جایزاست وبسایر وجوه منقسم نمیشود و
اگر مکسور یا مجرور باشد چون وَالشَّفْعِ وَ
الْوَتْرِ وَصَرْصَرٍ وَنَخْلٍ وقف اسکان وروم
هردو جایزاست وبسایر وجوه منقسم نمیشود
واگر مفتوح باشد چون ذٰلِكَ وَالْقَمَرَ
وَاَمَانِيَّ همین وقف اسکان جایزاست
وبسایر وجوه منقسم نمیشود وانچه مشدده است

با محذوف الاخر بیان خلاف ایشان در فصل
روم عرض شد و در این قسم مذکور و انچه
مانند ایشان باشد بسیار وجوه منقسم نمیشوند
زیرا که ماقبل حرف موقوف علیه از حروف
مد ولین نیست اما در منصوب منون خواه
ماقبل وی از حروف مد باشد یا نباشد
چون کفوراً . وعلیماً . وشهاباً . ورصداً . و
جسداً . یک وجه جایز باشد و ان اسکانست
وبر کرویا وقف بدال کویند بسیار وجوه
نیز منقسم

نیز منقسم نمیشود باب دوازدهم در بیان
استعاذه . وبسمله . واختلافات قراء عشره
در سورهٔ حمد . وسورهٔ اخلاص چون همه
کس بسبب نماز محتاج باین دو سوره است
پس لازم است بیان اختلاف قراء عشره
در این دو سوره تا هر کس که بعضی از این
حروفرا از اخراج عاجز اید موافق قرائت
قاری دیکر عمل نماید و پروا احتیاج بذکر
اختلاف سایر سور نیست و این باب مشتمل است

بر چهار فصل **فصل اول** در استعاذه

بدانکه موافق امر سبحانی که در سورهٔ نحل
واقع شده در آیهٔ کریمه وَاِذا قَرَأتَ القُرآنَ
فَاستَعِذ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم معنی
استعاذه پناه بردن بود بسوی خدا در تلاوت
تا وسوسه شیطان ندهد و این امر بر سبیل
استحباب است نه بر سبیل وجوب پس
سنت است که قاری پیش از تلاوت استعاذه
نماید و استعاذه در تلاوت اگر در نماز

باشد

باشد مطلقا اخفاست و اگر در غیر نماز
باشد اکثر قراء بجهر نقل کرده اند و نافع
باخفا و مذهب خلف اینست الا در سورهٔ
فاتحه که مخیر در جهر و اخفا نقل میکنند
و خلاد در تمام قران بجهر و اخفات روایت
میکند و بعضی دیگر گفته اند اگر در وقت
قرائت مستمعی باشد بجهر و الا باخفا باید
گفت و بعضی دیگر گفته اند که تابع قرائت است
در جهر و اخفا و این اصح اقوالست بشرط آنکه

در حضور قاری مستمعی نباشد و کیفیت
گفتن استعاذه بالفاظ مختلفه وارد شده
لکن آنچه از استاد شنیده یازده قسم اند
که در قواعد التجوید حقیر بیان همه آنها نموده
که شرح آنها در این مختصر باعث طول می‌شود
و از آنها مشهورتر باتفاق قراء اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم است و حدیثی که ابن
مسعود از حضرت پیغمبر صلعم روایت می‌کند
نیز همین قسم است و جایز است وصل

استعاذه

استعاذه خواه به بسمله باشد و خواه غیر
بسمله و جایز است همچنین وقف بر استعاذه
و این اولی بود اگرچه به سکتهٔ لطیفه باشد
و در آخر تلاوت گفتن استعاذه جایز
نیست مگر بقول ضعیفی

فصل دویم

در بسمله بدانکه گفتن بسم الله الرحمن الرحیم
در ابتداء هر سوره از سور قرآن قاری را
لابد و ناچار است الا در اول سوره برائت
که بسمله در او نباشد خواه بآن ابتدا کنند

وخواه وصل کنند بوی آخر سورهٔ انفال را
واکر تلاوت در غیر اول سورها باشد یعنی
ابتدا باول حزبی یا آیه کند هر کاه اول آن
آیه لفظ جلاله باشد یا آیه رحمت کفتن بسمله
اولی باشد واکر اسم شیطان یا آیه عذاب
باشد ترکش اولی است واکر اخبار وقصص
وغیره باشد قاری مخیر است میان بسمله
وترک آن اکر استعاذه را ترک ننماید ودر
اجزای سورهٔ براءة اولی آنست که ترک نماید

ودربین

ودر بین سورتین یعنی چون سوره را تمام
نماید وخواهد شروع کند بخواندن سورهٔ
دیکر چهار وجه ممکن است **اول** وصل طرفین
یعنی پیوستن آخر سورهٔ کذشته را باول بسمله
وپیوستن آخر بسمله را باول سورهٔ آینده
دویم قطع از طرفین یعنی بعکس اول واین
هر دو وجه جایز اند **سیوم** قطع آخر سورهٔ کذشته
از بسمله ووصل بسمله باول سورهٔ آینده
واین وجه نزد قراء اولی ترمی باشد از دو وجه

مذکوره وسبب اولویت را کفته اند

چونکه موافق طرق اهل بیت ع واجماع

علماء شیعه بسمله جزو اول هر سوره است

پس میباید بنحوی خوانده شود که از جز ثیت

ان سوره بیرون نرود ونزد حقیر اولویتی

ندارد از وجه دویم مکرر ده سوره که

وصل بسمله مستحب است چنانکه مرحوم

سید ابو القاسم اصفهانی کفته بیت

وصل بسمله بر پنج الحمد رحمن مستحب

با قمر

با قمر با خاتم با قارعه با اقترب

وبعکس این کفته بیت

با محمد با تکاثر وصل بسمله مکن

با عبس تبت دولا اقسم دو ویل لم یکن

چهارم وصل سورهٔ کذشته را باول

بسمله وقطع بسمله از اول سورهٔ اینده

واین وجه جایز نباشد نزد جمیع قراء واکر

پیش از بسمله استعاذه کوید وقطع سورهٔ

کذشته از اول استعاذه کند هر چهار

وجه مذکوره در بسمله بین استعاذه و سورة

آینده جایز است **فصل سیوم** در اختلاف

قراء عشره در سورة الحمد بدانکه سورة

الحمد مکی است و بعضی بر انند که مدنیست

و بعضی کفته اند که مکی و مدنیست دو نوبت

نازل شده و این سوره را بنابر مشهور فاتحة

الکتاب و ام القران و سبع المثانی و الحمد

کویند و بیست نه کلمه است و صد چهل

دو حرف است و هفت آیه است بیخلاف

اما در تعیین

اما در تعیین آیه قراء خلاف کرده اند کوفیان

بسم الله الرحمن الرحیم را

یک آیه میدانند و از صراط الذین تا

و لا الضالین این مجموع را یک آیه و

بصری و شامی بسم الله را تا الی رب

العالمین یک آیه میدانند و صراط الذین

انعمت علیهم را یک آیه و چون این سوره

سبب صحت نماز است قاری را لابد و ناچار است

که حرفی را از مخرج خود با صفاتش ادا نماید

ولابدّاست از بیان اطباق واستعلای صاد و

طا تا انکه مشتبه نشود صاد بسین وطاء بتا

ونیز لابداست از تمیز دادن ضاد بمخرج و

استطاله از ظاء ولابداست از حذر کردن

تحریک سواکن وتسکین متحرک وتولید حروف

از اشباع حرکات وغیره از معایب وچون

این معلوم شد بدانکه عاصم وکسائی وخلف

ویعقوب مالک را بالف خوانده اند بعد از میم

ویعقوب ادغام کرده میم الرحیم را در میم مالک

وباقی

وباقی قراء مثل نافع وابن کثیر وابو عمرو و

ابن عامر وحمزه وابی جعفر بغیر الف خوانده اند

که مَلِك باشد وابو عمرو بروایت سوسی

ادغام کرده میم الرّحیم را در میم مَلِك وباقی

قراء باظهار خوانده اند وحمزه لفظ اِیَّاكَ

وَاِیَّاكَ را در وقف بتسهیل کالیا خوانده

وباقی قراء بتحقیق خوانده اند در حالت

وصل و وقف وحمزه در وصل موافقت

ایشان کرده وقنبل راوی ابن کثیر و روبر

راوی یعقوب لفظ الصراط وصراط را بسین
خوانده اند که سراط باشد وباقی قراء بغیر از
حمزه بصاد خالصه خوانده اند وحمزه صاد را
اشمام کرده بزا که نه الزراط باشد ونه الصراط
یعنی تکلم بچیزی که ما بین هر دو باشد وحمزه
ویعقوب لفظ علیهم را در هر دو موضع بضم
ها خوانده اند وقفاً ووصلاً وباقی قراء
بکسره میخوانند وبزی که راوی ابن کثیر است
وابی جعفر میم علیهم را در هر دو موضع ضمه

دادهاند

داده اند وضمه را اشباع کرده تا واو حاصل
شود که علیهمو باشد وباقی قراء باسکان
خوانده اند والله اعلم

فصل چهارم

در اختلافات قراء عشره در سوره اخلاص
بدانکه سوره اخلاص مکی است وبعضی بر انند
که مدنی است تا نزده کلمه است وشصت
شش حرف است واین سوره نزد مدنی وعراقی
چهار آیه است ونزد مکی وشامی پنج آیه پس
یک آیه خلافیست مکی وشامی لم یلد را تنها

یک آیه اعتبار کرده اند و باقی قراء لم یلد
و لم یولد را یک آیه گفته اند و قاری لابد
و ناچار است از بیرون آوردن هر حرفی از مخرج
وی با صفات چنانکه گذشت و مستحب است
که تفخیم و تغلیظ بگوید لفظ الله را که درین سوره
واقع است و لابد است در حالت وصل احد
بالله تنوین را کسره بدهند و وقف با احد همزه الله را
باریک بگوید که مشابه همزه استفهام نشود
و ناچار است از قلقله و فشار دادن دال که

در آخر الفاظ این سوره است در حالت وقف
و اگر ساکن باشند در حالت وصل و وقف و مستحب است
ادغام نمودن نون لم یکن در لام له و بباید دانست
که حفص راوی عاصم کفوا را با واو و ضم فا
خوانده و ابو بکر که راوی دیگر عاصم است و
باقی قراء همگی بهمزه خوانده اند بجای واو و خلف
و یعقوب بسکون فا خوانده اند در حالت
وقف و وصل هر دو و حمزه بسکون فا خواند
در وصل و در حالت وقف نقل میکند

حرکت همزه را بقاء وهمزه را حذف میکند
کر کفا باشد ونیز کفته اند که حمزه در وقف
همزه را بدل کرده بواو مفتوحه که بعد از وی
الف باشد بدل از تنوین باسکان فا کر کفوا
باشد وباقی قراء سوای حفص بهمزه وضم فا
خوانده اند چنانکه عرض شد والله اعلم خاتمه
در بیان بعضی فوائد متفرقه در قرائت بدانکه
کیفیت تلاوت قران نزد قراء بر سه قسم
باشد تحقیق وتدویر وحدر اما تحقیق

در اصطلاح

در اصطلاح قراء عبارت از ادا کردن حق
هر یکی از حروف است مخرجا وصفاتا وتمام
کشیدن مدات وهمزات را محقق کفتن وحرکات را
تمام بجای اوردن وحرفها را از یکدیکر جدا
کردن وبتامل وتانی خواندن وغیر ان
پس باید که قاری که بتحقیق قرائت میکند احتراز
واحتیاط تمام نماید از حرکت دادن سکونها
وتولید حروف از اشباع حرکات ومکرر
کردانیدن راات وطول زیاده دادن غنات

واما حدر بعکس تحقیق به سرعت خواندنست
مثل قصر مدات منفصل واسکان بعضی
از متحرکات واختلاس بعضی از حرکات و
ابدال بعضی از حروف وتخفیف همزات
وادغام کبیر وامثال اینها والبته در اینصورت
مراعات مخارج وصفات حروف باید نمود
وملاحظهٔ وقوف لازمه واحتراز از ناقص
کردن مد متصل واختلاس حرکاتی که جایز
نباشد در آنها اختلاس نباید کرد واما تدویر

عبارت

عبارت از توسط میان تحقیق وحدر است
واین مذهب عاصم وابن عامر وکسائی
وجماعتی دیگر از قراست چنانکه در قواعد
التجوید حقیر مذهب هر یک را از قراء در این
سه قسم بیان نموده وتلاوت بهر یک
از این سه قسم چنان باید که مسلسل و
هموار وروان باشد یعنی ممتاز بود حرف
از حرف وکلمه از کلمه وحرکت از حرکت و
هر کلمه را که بوصل باید خواند مثل قُلِ اللّٰهُمَّ

ورسول الله بوصل خواند و هر کلمه که بوصل
نباید بخواند حروف آن کلمه را در حال تلاوت
در آن کلمه تمام کند بعد ازان شروع کند
بکلمهٔ دیگر یعنی چنان بخواند که حرف آخر
کلمهٔ گذشته را قطع کند و جزو کلمهٔ آینده
نسازد مثل يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ را فتح نخواند
وَلُومَةَ لَائِمٍ را تلائم نگوید وَمَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ را
تبینکم تلاوت نکند و امثال اینها و این نوع
تلاوت کردن پیش قراء مذموم و ناپسندست

اما نه

اما نه همچنانکه نوعی کند که ما بین ایشان
سکته انجامد زیرا که مسموع و مفهوم
میشود از بعضی جهال که میگویند در فاتحة
الکتاب هفت موضع سکته باشد بین دال
الحمد و لام لله و بین هاء لله و راء رب و بين
[margin: نون العالمين وبين ميم الرحيم وبين]
كاف مالك و یاء یوم الدين و بين كاف
وایاك و نون نستعین و بین تاء انعمت
و عين عليهم و بين باء مغضوب و عين
علیهم اگر کسی سکته نکند دلل و هرب و

کیوم و کنغ و کنس و تعل و بعل شوند و ملبّر
شوند باسماء شیاطین این لحن وخطاست
بلی چنین خواندن جایز نیست همچنانکه عزّ شد
لکن بچنانکه سکته کند و سکته در کل قرآن
هشت میباشد چهار متفق علیه و چهار
مختلف فیه اما آن چهار سکت متفق علیه
اول بر الف ظلمنا در سوره اعراف دویم
بر واو جمع اولم یتفکروا این نیز در اعراف
سیم بر الف اعرض عن هذا در سوره یوسف

چهارم بر همزه یصدر الرعاء در سوره قصص
واما آن چهار سکت مختلف فیه عاصم
بروایت حفص سکته میکند اول بر الف
عوجا در سوره کهف دویم بر نون من راق
در سوره لا اقسم بیوم القیمة سیم بر الف
من مرقدنا در سوره یس چهارم بر لام بل ران
در سوره ویل للمطففین و دیگر ازجمله
وقوف مستحبه در قرآن وقف غفرانک
کرانرا وقف بنی گویند زیرا که جناب

پیغمبر ص فرموده من ضمن لی ان یقف عشرة
مواضع فی القرآن ضمنت له الجنة وان
در جمیع قرآن در ده موضع میباشند چنانکه
ایشانرا بنظم در آورده اند بیت

هست منقول از رسول انام
سید انبیا علیه سلام
وقف غفران ده است در قرآن
گر بدانی شوی ز اهل کلام
اولیاء دان بمائده اول

یسمعون

یسمعون خوان بسورهٔ انعام
فاسقا نیز و یستوون ز عقب
هر دو در سجده یافته است مقام
پنج دیگر بسورهٔ یس
اول اثارهم بدان تو بنام
ثانیش العباد مرقدنا
ثالثش را بعش کنم اعلام
اعبدونی و مثلهم خامس
گشت یقبضن عاشرش بتمام

چون رسول خدا چنین فرمود
باد بر روح او درود سلام
هر که واقف شود مر این ده را
من ضمانش شوم بروز قیام
و بباید دانست که بعضی در سوره
تبارک است و بدانکه قراء مکه گفتن
تکبیر را در اول هر سوره از سورهای
آخر قران سنت میدانند بنا بر حدیث
مطولی که از ابی بن کعب روایت میکنند و ذکر

تمام

تمام حدیث مناسب با وضع این مختصر
نیست مجملا دوازده روز یا پانزده روز
وحی از حضرت رسول صلعم منقطع شد
مشرکین خوشحال شدند زبان طعن گشوده
میگفتند وَدَّعَ وَقَلَا مُحَمَّدًا رَبُّهُ یعنی وا
گذاشت بخود و دشمن گرفت محمد را پروردگار
او و وحی بر محمد دیگر نخواهد شد
پس سوره والضحی نازل شد وحق تعالی
فرمود مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى پس

پیغمبر ص بسیار مشعوف کردید و از غایت
خوشحالی فرمودند که الله اکبر و بعد از ان
انحضرت امر فرمود امت را بکفتن ان از
سورهٔ والضحی تا اخر قران و بمضمون این حدیث
جمیع قراء عمل نموده اند لکن خلافست
در میان ایشان که ایا تکبیر را در اول و
الضحی باید کفت یا در اخر و که اول سورهٔ
الم نشرح باشد انچه حقیر از استاد شنیده
هر دو مذهب صحیح و فایده بران مترتب است
اما ان

اما ان کسی که اول سورهٔ والضحی تکبیر میکوید
باید در اول سورهٔ ناس تکبیر بکوید و دیکر
بعد از ناس نکوید و اکر در اخر سوره ضحی
میکوید در اخر ناس باید کفت و طریق
کفتن تکبیر بی خلاف الله اکبر است و جمعی
از قراء قبل از تکبیر لفظ تهلیل را ملحق
بتکبیر میدانند و بعضی کلمهٔ تهلیل را در یازده
سوره ملحق بتکبیر کرده اند چنانکه مرحوم
اقا سید ابو القاسم در منظومهٔ خود کفته

بیت تا باخر سوره با تکبیر ختم از والضحی
فرقه افزوده بو تکبیر ان تهلیل را
لکن از مستحسنات اختیار شیخ ما
باز ده جا لاحق تکبیر دان تهلیل را
زلزلت فیل قریش وعصر و با ویل لکل
قادعه ماعون لهب کوثر فلق ناس است کل

ودر بعضی روایات بعد از لا اله الا الله
والله اکبر ولله الحمد نیز وارد شده اما تقدیم
وتاخیر هیچکدام از این الفاظ مذکوره جایز
نیست

نیست چرا که بترتیب مذکوره روایت
شده ودر بین سورتین گفتن تکبیر فقط
هشت وجه ممکن است که از فصل بسمله
قاری استنباط میکند واز این وجوه یکی
جایز نیست وان وصل اخر سوره گذشته است
باول تکبیر ووصل اخر تکبیر است باول
بسمله ووقف بر اخر بسمله وبباید دانست
که هر گاه قاری اخر سوره را وصل بتکبیر مینماید
اگر اخر سوره گذشته حرف ساکن یا تنوینی

باشد ان حرف را بجهة التقاء ساکنین مکسور
باید کرد مثل فارغبِ الله اکبر و توابا نِ الله اکبر
واگر ان حرف متحرک غیر منون باشد او را بر اعراب
خود باید گذاشت مثل احکم الحاکمین الله اکبر
و هو الابتر الله اکبر و عن النعیم الله اکبر
وهرگاه اخر سوره هاء ضمیر باشد در حالت
وصل بتکبیر صلهٔ انها را باید انداخت تا التقاء
ساکنین واقع نشود مثل ربه الله اکبر و شرا
یره الله اکبر والبته درین حالات همزهٔ الله را

درحالت وصل باید انداخت و اگر قاری
اخر سوره را بکلمهٔ تهلیل وصل کند اگر ان
حرف اخر سوره تنوین داشته باشد ان تنوین را
بهمان حال بلام لا اله الا الله ادغام باید
کرد مثل لخبیر لا اله الا الله و بدانکه افضل
واکمل و اولی در اختتام کلام ملک علام
عمل حال مرتحل است بنا بر انکه بصحت پیوسته
که روزی حضرت سید المرسلین و خاتم
النبیین صلوات الله و سلامه علیه و اله

اجمعین. خطاب بحضرت امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب علیه السلام نموده فرمود
که افضل الاعمال الحال المرتحل حاضران مجلس
بهشت این کفتند ما الحال المرتحل یعنی
کدام عمل است که از دیکر اعمال افضل و مسمی
بعمل حال مرتحل است افضل و اکمل ملک و
و انان. در جواب ایشان فرمود الخاتم
المفتتح. یعنی حال مرتحل انست که چون قرانرا
ختم کند افتتاح بختم دیکر نموده سوره حمد

والبقره

والبقره تا هم المفلحون. بخواند و در میان
این دو سوره تکبیر کفتن جایز نیست.
و بعد از ان اقدام بدعای اختتام نماید
و بخضوع و بخشوع حاجات بطلبد. و
سزاوار انست که الحاح کند. و امور مهمه
درخواست نماید. که البته دعا مستجابست
و از حضرت رسول صلعم منقول که فرمود
مَن قَرَأَ القُرآنَ کانَت لَهُ عِندَ اللهِ دَعوَةٌ
مُستَجابَةٌ. یعنی کسی که بخواند قرانرا بوده است

ثابت از برای آنشخص نزد خدا تعالی

دعای مستجابه و دعاهای افتتاح و

اختتام که از معصوم وارد شده اند بیان

ذکر دعای افتتاح در خاتمهٔ این رساله

مناسب نیست و بهترین دعاهای اختتام

بنابر مشهور دعاییست که در صحیفهٔ کامله

سجادیه مسطور است و این مختصر رساله

گنجایش ذکر آن ندارد والله اعلم بحقایق

الامور و ختم این کلام سعادت انجام شکر

منعمیست

منعمیست که با اختتام رسالت ختم انبیاء و وصایت

فخر اولیاء و اوصیاء و ائمهٔ هدی صلوات

الله علیهم اجمعین باکمال دین مبین

و اتمام نعمت بی قرین بشهادة الیوم اکملت

لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی پرداخته

و صورت حسن خاتمه حاملان کلام

مجید را در صفحهٔ ابینهٔ هر ورق از اوراق

او منقش و مصور ساخته کلید زبان

فصاحت بیان اهل تلاوت را بفتح الباب

جنان متحرک نموده و باذن دخول فادخلوها
خالدین ابواب رحمت خود بر روی ایشان
گشوده امید از لطف عمیم وهاب کریم
آنست که بوسیله و واسطه مطالعه این
رساله وحفظ قواعد وضوابط این عجاله
نواب مالک الرقاب حسام السلطنه را
از ثواب آن بهرمند و کامیاب و بر سر
خوان نعمت ما تشتهیه الانفس وتلذ
الاعین دنیوی واخروی متنعم و متلذذ

گرداند

گرداند بحق محمد واله الطاهرین چون
ذکر تاریخ سال هجرت حضرت رسالت
پناهی در ختم هر تالیف بغایت مطلوب
وبنهایت مرغوب است ذکر تاریخ این
تالیف در ضمن چند بیتی بطریق نظم مرقوم
ومذکور میگردد وان ابیات اینست بیت

ای بخوبی مطالع الانوار
حرف تجوید در دمیا نه بیار
بر زبان حرف راست میرانم

از الف تا بغین بصوت هزار
کر بغیر از کلام ربانی
باطل است اید انچه در کفتار
جز بتحریر خط فرقانی
از ورق یکقلم قلم بردار
قرة العین مردم دیده
نقطهٔ باء بسمله بشمار
نور قران سیاه پوشیده
در غم قلب معصیت کردار

معصیت

معصیت چیست غفلت از قران
واز طریق تلاوتش بکنار
علم تجوید کوهر بیت ثمین
از کنوز الجواهر غفار
شرط این علم خوش عمل باشد
ورنه ماییم حامل الاسفار
شکر لله بهر جهت دیدم
راه توفیق را باستبصار
تا نمودم رساله تالیف

در همین فن معظم المقداره
چون شدم فارغ از مقالاتش
از عنایات قادر مختاره
با خرد گفتم ار تو میداری
نقد تاریخ در میانه بیاره
گفت این مصرع است تاریخش
شد هزار و دویست و چهل و چهاره
گر تو خواهی که صنعتش بینی
حرفهایش تو در حساب بیاره